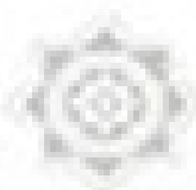


از سبوی انتظار



بسم الله الرحمن الرحیم

از سبوی انتظار

نویسنده:

جمعی از نویسندگان

ناشر چاپی:

مرکز پژوهشهای اسلامی صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

از سبوی انتظار

مشخصات کتاب

سرشناسه : فلاح، محمدهادی.

عنوان و نام پدیدآور : از سبوی انتظار/محمدهادی فلاح و شهاب الدین رهنما ؛ تهیه کننده مرکز پژوهشهای اسلامی صدا و سیما.

مشخصات نشر : قم: مزکز پژوهشهای اسلامی صدا و سیما، ۱۳۸۲.

مشخصات ظاهری : ۲ ، [۱۰۵] ص.

فروست : مرکز پژوهشهای اسلامی صدا و سیما؛ ۷۳۶

شابک : ۷۰۰۰ ریال ۹۶۴-۷۸۰۸-۶۳-۱

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.

موضوع : محمدبن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ ق.

موضوع : محمدبن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ ق.-- -- غیبت.

موضوع : مهدویت -- انتظار.

شناسه افزوده : رهنما، شهاب الدین، ۱۳۴۹-

شناسه افزوده : صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران. مرکز پژوهشهای اسلامی. استان قم.

رده بندی کنگره : BP۲۲۴/۲/ف۸الف۴

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۶۲

شماره کتابشناسی ملی : ۱۰۴۰۱۶۶

ص:۱

اشاره

دیباچه

دیباچه

بَقِیَّهُ اللّه ِ خیر لکم إن کنتم مؤمنین

سلام بر آخرین منظومه امامت و عصمت، آخرین حجت خداوند بر زمین، شور و نشاط عاشقان، حضرت صاحب الزمان عج الله تعالی فرجه الشریف !

سلام بر آقای سبزپوشی که ثانیه هامان، بی قرار او و جمعه هامان، ندبه خوان ظهور اویند!

سلام بر «خورشید پسِ ابر» که با طلوعش، به همه آیینه های بی تاب، فرصت تماشا می دهد و مشام جهان گرفتار نابرابری ها را از عطر عدالت، آکنده می سازد.

درود بر قلم های روانی که چشم به جاده انتظار دارند و گام های آخرین سوار را می شمارند و واژه ها را به زیارتش می برند.

اثری که پیش روی شماست، مجموعه ای است از اندیشه هایی زلال و جاری که به آستان مقدس حضرت حجت بن الحسن _ ارواحنا له الفدا _ پیش کش شده است. امید است خداوند متعال این اثر ارزشمند را از برادران ارجمند جناب آقای محمدهادی فلاح و شهاب الدّین رهنما بپذیرد و به ایشان توفیق

بیش از پیش عنایت فرماید که «اشتیاق» دیدار «نگار پرده نشین» را به «ندبه» نشسته اند.

انّه ولیّ التوفیق

اداره کل پژوهش

مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما

پیش گفتار

پیش گفتار

یا ابا صالح المهدی

معنی صبر

کی نوبت ما می شود، اللّه داند

کی این قفس وا می شود، اللّه داند

کی طور دل از آن اَنَاالْحق نام گیرد

کی سینه سینا می شود، اللّه داند

عشقم به عشقش اقتدا دارد ولیکن

کی قطره دریا می شود، اللّه داند

دست طلب از لب به هر شب بر ندارم

کی حلْ معما می شود، اللّه داند

چشمی ز چشم دیگرم پرسد بگو کی

وقت تماشا می شود، اللّه داند

کی جام گیرم از لبان گلعذارش

کی او مهیا می شود، اللّه داند

کی بال گیرد مرغ صبر از شاخه دل

کی جانم امضا می شود، اللّه داند

بنشسته ام، امیدوارم، انتظارم

کی صبر معنا می شود، اللّه داند

جانم به جان آید در آن هنگامه بزم

وقتی که بر پا می شود، اللّه داند

بر دامنش گر دست یابم دُرّ فشانم

کی عقده ام وا می شود، اللّه داند

«هادی» به خود گرید که تا آرام گیرد

آن دم که تنها می شود، اللّه داند

جور و جفا بسیار دیدم، بعد از این صبر

کی نوبت ما می شود، اللّه داند

محمد هادی فلاح

سخن گفتن و بازنوشتن از وجود نازنینی که نمونه برجسته همه خوبی های زمانه خویش است، دوختن جامه کوتاهی را می ماند که بر قامت شاهوار نمی گنجد، ولی هر کس در حد داشته های هنر ذهن و باور خود، واژه هایی را بُرش می دهد و از چینش آن ها در کنار هم، بر آن است که این قامتِ ناپیدا را جلوه گر سازد. امروزه این مهم بر دوش باورمندانِ توانا است؛ چه در روزگاری که با بهره گیری از نوآوری های صنعتی، خود و حقایق متعالی و فراسویی را به فراموشی سپرده است. در بی راهه گام می نهد، می بایست با طرحی دیگر از جنس زمان، نیاز به انسانی کامل و لزوم جهت گیری های دینی را پیوسته یادآور

شد تا خدای نخواسته، آن عزیز حاضر را به پستوخانه گرد گرفته ذهنمان نسپاریم. زمان، دوان دوان و نَفَس زنان به سوی او می رود تا دردامان او، خود را عاقبت به خیر سازد که زمانه مهدی عج الله تعالی فرجه الشریف، هنگامه خاطرات خوشِ آفرینش است و بی گمان اگر او نمی بود، لحظه های زمان نمی تپید و پویه ای نمی داشت و در ایستایی اش، همه چیز پَرپَر می شد و می پژمرد.

آری، شیرین تر و گواراتر از این لحظه نیست که انسان با دوستدارترینِ خود به سر بَرد و این گاهِ فرح بخش و بساط وصال را غنیمت شمرد؛ به زبان حال و بر پایه دل با او هم صحبت شود؛ رازهای ناگفته را بازگوید؛ از ویژگی های رمزآلودِ جهانی و قدسی او، از محنت های خود و از امواج گونه گون و غرقابه های سهمناک زمانه، از غربت و تنهایی، از تازش خیانت ها و سختی راه و دام های تنیده، شِکوه کند. آن گاه با عرضه دلِ پُرخواهش، تن خسته و بال شکسته و گونه نمناک را گواه گیرد و سر بر دامنِ او نهد. سپس با زبان ناز و نیاز، بودن با محبوب و گذران با او را به درازا کشاند و چشم مشتاق را در اشباع دل بی تاب، مدد رساند. چنین است که دل و جانش در قلمرو دل جویی و نوازش او آرام می گیرد و به شادمانی حقیقی دست می یابد.

نقدها را بود آیا که عیاری گیرند

تا همه صومعه داران پی کاری گیرند

مصلحت دید من آن است که یاران همه کار

بگذارند و خَم طرّه یاری گیرند

خوش گرفتند حریفان سر زلف ساقی

گر فلکشان بگذارد که قراری گیرند(۱)

اَللّهُمَّ إِنّی اَسْئَلُکَ أَنْ تَخْتِمَ لِی بِالسَّعادَهِ فَلا تَسْلُبْ مِنّی ما اَنَا فیهِ وَلاحَوْلَ وَلاقُوَّهَ إِلاّ بِاللّه ِ الْعَلِیِّ الْعَظیمِ.

ای خدا! این وصل را هجران مکن

سرخوشان مست را حیران مکن

۱- حافظ.

دفتر اول: زمزمه های اشتیاق

اشاره

دفتر اول: زمزمه های اشتیاق

محمدهادی فلاح

بخش اول نگار پرده نشین

بخش اول نگار پرده نشین

در این بخش، برخی از ویژگی های اندیشه ای، گفتاری و رفتارهای متعالیِ فردی و اجتماعی نگار پرده نشین، امام آسمان و زمین، حضرت مهدی موعود عج الله تعالی فرجه الشریف را به عنوان انسانی کامل، نیک نام و برتر در مقیاس گسترده و جهانی بر شمرده ایم. در این راستا کوشیده ایم این ویژگی بر اساس خواسته های فطری بشر، با تکیه بر خِردورزی و دور از خیال پردازی، برپایه بشارت های دینی و همگون با باورهای مذهبی گردآوری شود.

بگشای نقاب از رخ و بنمای جمالت

تا فاش شود آن چه همه در پی آنند

ای پرده نشین! در پی دیدار رخ تو

جان ها همه دل باخته، دل ها نگرانند(۱)

۱. مهدیا! بر آنم تا دیگران با سیما و نغمه آسمانی تو روبه رو شوند و از آهنگ پر جاذبه و دل پذیر حضور قدس آمیز تو بهره گیرند. «أَنَّ هذِهِ تَذْكِرَةٌ فَمَنْ

۱- امام خمینی رحمه الله.

شاءَ اتَّخَذَ اِلی رَبِّهِ سَبیلًا.» (مزمل: ۱۹) همانـا این یادآوری است. پس هر کس که خواهـد، راهی به سوی پروردگار خویش در پیش گیرد.

۲. مهدیا! تویی تنها رازِ دل نوازِ سر به مُهری که آفرینش در دامان خویش پنهان نگاه داشته است.

پروردگارا!

به یازده خُمِ مِیْ گرچه دست ما نرسید

بده پیاله که یک خم هنوز سربسته است(۱)

۳.مهدیا! عالَم در محضر توست. ساده اندیشانه به نظر می رسد که کسی گمان بَرد برای آن کار دیگر گریزگاه و خلوتی دارد.

۴. مهدیا! در حالی که پنهانی، چون مژه دیدگانی.

او نیست نهان به مُلک توحید

تو دیده بیار، می توان دید(۲)

صادق آل محمد علیه السلام فرموده است:«یَرَوْنَهُ وَ لا یَعْرِفُونَه.»(۳) مردم، امام زمان خود را در دوران غیبت می بینند، ولی او را نمی شناسند

چه کنم با که توان گفت که یار

در کنار من و من مهجورم

۵. مهدیا! به تو پناه می برم که تو همواره در پناه خدایی.

حافظ! از دست مده دولت این کشتی نوح

۱- فرید اصفهانی.

۲- حکیم ملا هادی سبزواری.

۳- بحار الانوار، ج۵۱، ص ۲۲۳ باب ۱۳.

ورنه توفان حوادث ببرد بنیادت(۱)

۶. مهدیا! هزاران سپاس و ستایش سزاوار پروردگاری است که وجود بی همتا و حکیمانه تو را نعمتی فراگیر به بی کرانه زمان بر طیف انسان و پهنه هستی ارزانی داشته و روشنی ظهورت را رخدادی ویژه و آغازگاهی نوین، در زندگی بشریت برشمرده است. «اَلْحَمْدُلِلّه رَبِّ الْعالَمینَ» (حمد: ۱)(۲)

خدایا، به رحمت نظر کرده ای

که این سایه بر خلق گسترده ای

دعاگوی این دولتم بنده وار

خدایا، تو این سایه پاینده دار(۳)

«اَللّهُمَّ وَصَلِّ عَلی وَلِیِّ اَمْرِکَ الْقائِمِ الْمُؤَمَّلِ وَالْعَدْلِ الْمُنْتَظَرِ وَ حُفَّهُ بِمَلائِکَتِکَ الْمُقَرَّبینَ وَ أَیِدْهُ بِرُوحِ القُدُسِ یا رَبَّ الْعالَمین».(۴) بارالها! بر ولیّ امر خویش، آن قیام کننده و آرزوی مردم و عدالت گسترِ مورد انتظار درود فرست و فرشتگان مقرّب خود را بر گِرد او بگمار. ای پروردگار جهانیان! او را به روح القدس تأیید فرما.

۷. مهدیا!به دستور قرآن کریم «وَأْتُوا الْبُیُوتَ مِنْ اَبْوابِها»(بقره: ۱۸۹) که می گوید از در خانه ها وارد شوید، باید از راه تو، زندگانی را سامان داد و به خدا رسید و کامل شد؛ که تو باب اللّه الأعظم و دروازه قرآنی. «اَیْنَ بابُ اللّه ِ الَّذی مِنْهُ یُؤْتی؟»(۵)

۱- حافظ.

۲- حمد، /۱، زمر، /۷۵ و غافر /۶۵.

۳- بوستان سعدی.

۴- بخشی از دعای افتتاح.

۵- بخشی از دعای ندبه.

کجاست دروازه خدا که از آن وارد می شوند؟

۸. مهدیا! چرا تو را نخوانم که تنها رشته اتصال زمین و زمینیان به آسمانی؟

«أَیْنَ السَّبَبُ الْمُتَّصِلُ بَیْنَ الْأَرْضِ وَ السَّماءِ؟»(۱) (کجاست رشته ای که پیوند بین زمین و آسمان است؟

۹. مهدیا! چرا تو را انتظار نکشم که کلید درهای گشایشی؟

۱۰. مهدیا! چرا از تو نگویم که به راه های تودرتوی آسمانی و توبرتوی انسانی، آشناترینی؟

۱۱. مهدیا! تو اساسی ترین نیاز جهان امروزی و به همین سبب، ماندگاری. «بَقِیَّهُ اللّه ِ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ». (هود: ۸۶)

ماندگار خدا، برای شما سودمند - و مورد نیاز - است، اگر باور کنید.

۱۲. مهدیا! یاد و نام تو، نه به روزگاران، کهنه و فرسوده می شود و نه با گردش گردون مندرس.

۱۳. مهدیا! چرا سر سپار راه و جست و جوگر ردّ پای تو نباشم؛ که تو راز و رمز آرامش و آسایش بشری.

۱۴. مهدیا! چرا به یاد تو خو نگیرم که تو تنها یادواره با شکوه و ماندگار حادثه آفرینشی.

۱۵. مهدیا! چرا به نام تو، ذکر و تسبیح نگویم که مهدی عج الله تعالی فرجه الشریف در آینه انتظار انبیا و اولیا، دیرینه ترین و پر نفوذترین نام ها در پیشگاه خدا است.

«وَ لَقَدْ اَرْسَلْنا مُوسی بِآیاتِنا أَنْ اَخْرِجَ قَوْمَکَ مِنَ الظُّلُماتِ اِلَی النُّورِ وَذَکِّرْهُمْ بِأَیّامِ

۱- بخشی از دعای ندبه.

اللّه ِإِنَّ فِي ذلِکَ لَآیاتٍ لِکُلِّ صَبّارٍ شَکُور.» (ابراهیم: ۵)(۱) همانا ما برای موسی آیاتی را فرستادیم که قوم خود را از تاریکی ها به سوی نور بیرون ساز و روزهای خدا (از جمله روزگار ظهورمهدی عج الله تعالی فرجه الشریف) را به یادشان آور که در این، برای هر انسان بسیار شکیبا و شکرگزار، نشانه هایی است.

۱۶. مهدیا! چرا به نگاه تو مباهات نکنم که در پرتو آن به سرفرازی و تسلّی می رسم؟

۱۷. مهدیا! چرا زندگی ام را به آیین و روش پدرانت شکل ندهم که آنان خیرخواهان و پایه گذارانِ خودآگاهی و کمال خواهی در زمین و طلایه داران عالم متعالی اند؟

ما بدان مقصد عالی نتوانیم رسید

هم مگر پیش نهد لطف شما گامی چند(۲)

«بِکُمْ یُنَفِّسُ الْهَمَّ وَ یَکْشِفُ الضُّرَّ.»(۳) خداوند به وسیله شما، غم و اندوه را از میان ببرد و سختی را برطرف سازد.

«مَنْ ولاهُمْ فَقَدْ والَی اللّهَ مَنْ عاداهُمْ فَقَدْ عادَی اللّهَ وَ مَنْ عَرَفَهُمْ فَقَدْ عَرَفَ اللّهَ وَ مَنْ جَهِلَهُمْ فَقَدْ جَهِلَ اللّهَ وَ مَنِ اعْتَصَمَ بِهِمْ فَقَدِ اعْتَصَمَ بِاللّهِ وَ مَنْ تَخَلّی مِنْهُمْ فَقَدْ تَخَلیّ مِنَ اللّهِ عَزَّوَجَلَّ.»(۴) هرکس آنان را دوست بدارد، خدا را دوست داشته و آن که آنان را دشمن بدارد، خدا را دشمن داشته است. هر که آنان را بشناسد، خدا را شناخته و هر کس آنان را نشناسد، از شناخت خدا باز

۱- از امام باقر علیه السلام روایتی است که «ایام اللّه » در آیه یاد شده را سه روز: روز قیام قائمعج، روز رجعت و روز قیامت دانسته اند. نک: ینابیع الموده، ج ۳، ص ۲۴۲، باب ۷۱.

۲- حافظ.

۳- بخشی از زیارت جامعه کبیره.

۴- بخشی از زیارت جامعه کبیره.

مانده است. هر که به آنان بپیوندد، با خدا پیوند یافته و هر کس از آنان کناره گزیند، از خدای عزّوجل جدا شده است.

۱۸. مهدیا! تو امید دین داران، درماندگان و دردکشانی. آنان به نغمه خوش الحانِ موعود آسمانی، جلال و جمال فروزان حقیقت، رفتارهای محبت آمیز و نور قدسی و طنین آرام بخش صدای تو، دل خوش داشته اند.

از آستان پیر مغان سر چرا کشیم

دولت در آن سرا و گشایش در آن درست(۱)

۱۹. مهدیا! تو آنی که توفیق همگانی. «بِیُمْنِـکَ رُزِقَ الْوَری وَ بِوُجُودِکَ ثَبَتَتِ الْأَرْضُ وَ السَّماءُ.»(۲) به یُمن حضور تو، همه روزی دارند و به برکت وجود تو، زمین و آسمان پایدار است.

۲۰. مهدیا! تو که نیامده چنینی، بیایی چونی؟!

۲۱. مهدیا! تو آیینه دار حق، شهسوار عشق، مقیم خلوت سرای خاص، مدرّس خلوتیان ملکوت، کیمیای هستی، کشتی نوح، دارالسلام اهل دل و زیباترینی.

بالای تخت یوسف کنعان نوشته اند

هر یوسفی که یوسف زهرا نمی شود

۲۲. مهدیا! تو نه برتر از انسان، که برترین انسانی و بی نهایت یادآور خدایی.

۱- حافظ.

۲- قسمتی از دعای ندبه.

غلام همّت آنم که زیر چرخ کبود

ز هر چه رنگ تعلّق پذیرد، آزاد است(۱)

«یَعْطِفُ الْهَوی عَلَی الهُدی، إِذا عَطَفُوا الْهُدی عَلَی الْهَوی وَ یَعْطِفُ الَّرأْیَ عَلَی الْقُرآنِ إِذا عَطَفُوا الْقُرآنَ عَلَی الَّرأی.»(۲) آن گاه که هدایت، در گرو هوس ها و وقتی که قرآن دستخوش نظر افراد است، او اندیشه های آنان را پیرو قرآن می گرداند.

۲۳. مهدیا! قرآن به اراده خدای تعالی از آسیب روزگاران ایمن ماند و بی شک، تو قرآنی که در امانی.

«إِنّا نَحْنَ نَزَّلْنَا الذِّکْرَ وَ إِنّا لَهُ لَحافِظُونَ.» (حجر: ۹) ما قرآن را فرو فرستادیم و خود نیز از آن پاسداری خواهیم کرد.

شکر ایزد که ز تاراج خزان رخنه نیافت

بوستان سمن و سرو و گل و شمشادت(۳)

۲۴. مهدیا! قرآن، جز برای خود نگهداران و شخصیت های استوار، راه گشای دل پذیر نیست. «هُدیً لِلْمُتَّقینَ.»(بقره: ۲) «یَهْدی لِلَّتی هِیَ اَقْوَمُ.» (اسری: ۹) پس تنها آنان که جان بی پیرایه و پیراسته از کژی و ناراستی دارند، از زمزم رهبری تو، خشنود خواهند بود.

۲۵. مهدیا! قرآن، فهم پذیر و برای تدبّر و اندیشیدن و به کار بستن و حق همگان است؛ وجود انکارناپذیر تو نیز حق و همگون با نیازهای بشری است. پس آنان که میان خود و قرآن یا تو حصار نافهمی بسازند و حجاب ابهام

۱- حافظ.

۲- نهج البلاغه، خطبه ۱۳۸

۳- حافظ.

بیاندازند، از اثر و نفوذ دل انگیز این همه آموزه های ناب، باز می مانند و اندیشه، رفتار و زندگی خود و جامعه را نابهنجار می سازند.

۲۶. مهدیا! قرآن را با تحریف معنوی و امام را با تحریف شخصیت، از راه خشک اندیشی، واپس گرایی و ایستایی در بینش ها، مهجور می سازند. بی گمان، یگانه شرط سلامتی جامعه اسلامی، نگهبانی و پاسداری از حقیقت قرآن و شخصیت حقیقی توست.

۲۷. مهدیا! قرآن، مدینه اشراق و الهام و تو، دروازه برازنده و گشایش یافته آنی و طهارت دل و جان هر کسی، کلید این دروازه خداست.

ره نیابد بر دری از آسمان، دنیا پرست

در نه بگشایند بر وی گرچه درها واستی(۱)

۲۸. مهدیا! قرآن، استعدادی پایان ناپذیر و دریایی بی کرانست و تو، مستعدترین و آگاه ترین کس به ژرفای شگفت انگیز آنی.

مستی به چشم شاهد دلبند ما خوش است

زان رو سپرده اند به مستی، زمام ما(۲)

۲۹. مهدیا! قرآن در برابر دشمنان، مخالفان و افراد بی تعصب، هماورد خواه شجاع ترین منطق ها را داراست و تو، نشانه شجاعت، شکیبایی و هماورد خواهی قرآنی.

جان فدای دهنش باد که در باغ نظر

۱- میر فندرسکی

۲- حافظ.

چمن آرای جهان خوش تر از این غنچه نبست(۱)

۳۰. مهدیا! قرآن، بیانگر ویژگی های متعالی نازل کننده خویش و تو، آیینه تمام نمای آفریدگار خودی.

امیرالمؤمنین عَلِیٌّ علیه السلام فرموده است: «کِتابُ الرَّجُلِ عُنْوانُ عَقْلِهِ وَ بُرْهانُ فَضْلِهِ.»(۲) نوشتار هر کس، بیانگر خرد و آشکار سازنده فضل اوست.

امام جعفر صّادِقُ علیه السلام نیز می فرماید: «یُسْتَدَلُّ بِکِتابِ الَّرجُلِ عَلی عَقْلِهِ وَ مَوْضِعِ بَصیرَتِهِ، وَ بِرَسُولِهِ عَلی فَهْمِهِ وَ فِطْنَتِهِ.»(۳) با نوشتار هرکس، برخرد و درجه بصیرت او و به پیغامبرش، بر مقدار فهم و زیرکی اش استدلال می شود.

۳۱. مهدیا! چه سان تو را کعبه ندانم که من برای گام نهادن به سوی تو، می بایست از جامه نافرمانی و سر پیچی در آیم، لباس احرام پاکی و فرمانبری بپوشم و یک دله، همه جا به حق لبیک گویم و هماره به دور تو طواف کنم.

وجود تو، حقیقت بیت اللّه الحرام و حجت موجّه ماست.

کعبه یک سنگ نشانی است که ره گم نشود

حاجی! احرام دگر بند، ببین یار کجاست

بانو فاطمه زهرا علیهاالسلام فرمود: «لَقَدْ قالَ رَسولُ اللّه ِصلی الله علیه و آله وسلم: مَثَلُ الْأِمامِ مَثَلُ الْکَعْبَهِ أِذْ تُؤتی

۱- حافظ

۲- محمدی ری شهری، میزان الحکمه، دفتر تبلیغات اسلامی، قم، چاپ چهارم، تابستان ۱۳۷۱، ج۸، ص ۳۲۳، باب ۳۴۴۶، ح ۱۷۰۱۹.

۳- محمدی ری شهری، میزان الحکمه، دفتر تبلیغات اسلامی، قم، چاپ چهارم، تابستان ۱۳۷۱، ج۸، ص ۳۲۳، باب ۳۴۴۶، ح ۱۷۰۱۷.

وَلا تَأْتی.»(۱) پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرموده است: امام، مانند کعبه است؛ مردم باید به دور او بگردند، نه او به گرد مردم.

۳۲. مهدیا! وجود تو در این سرا، نشانه نیک فرجامی آفرینش دنیا است و به یُمن ظهور و حضور و مدینه فاضله تو، بشر عاقبت به خیر خواهد شد.

۳۳. مهدیا! تو، نثار بی دریغ پروردگاری بر زمینی و زمینیان.

۳۴. مهدیا! جوهره ماندگاری یک چیز به سودمندی و نیازمندی به آن است و بی گمان، گستره جامعه بشری به گوهر وجود تو نیازمند است که از دیر باز، ماندگاری.

«بَقِیَّهُ اللّهِ خَیرٌ لَّکُمْ إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمنینَ.» (هود: ۸۶) ماندگار خدا، برای شما سودمند و مورد نیاز است، اگر باور کنید.

۳۵. مهدیا! به نیم نگاهی از تو، دید من فراخ و فراگیر می شود و شناختم از انسان و جهان، دگرگون می گردد و از یک سویه نگری و هم داستان شدن با اندیشه های درهم و جزیره ای، رها می شوم و خدا و جهان و خویشتن را آن گونه که باید، می یابم.

دست تهی به درگهت آمده ام امیدوار

لطف کن، ار چه نیستم در خور مرحبای تو(۲)

۳۶. مهدیا! تو پرتو بخش ترین مشعل فروزان، فرهیخته ترین و شورانگیزترین رهبر و همراه، بهترین وسیله برای دست یافتن به اهداف انسانی

۱- محمد دشتی، نهج الحیاه (فرهنگ سخنان فاطمه علیهاالسلام)، مؤسسه تحقیقاتی امیرالمؤمنین علیه السلام، قم، چاپ دوم، آبان ۱۳۷۲، ص ۳۸، ح ۱۶.

۲- فخر الدین عراقی.

و کوتاه ترین راه و مطمئن ترین آن برای زندگی ایده آل بشری. آری، تویی سبب نزدیک شدن بشر به خدای متعالی.

اَلا ای بزرگ مبارک نهاد!

جهان آفرینت نگهدار باد(۱)

۳۷. مهدیا! تو آنی که نام و یاد و حرمت حضور نگاه تو، انسان باورمند را از هوس ها و گرایش به افراد و رفتار آلوده، ناپسند و ناسازگار، باز می دارد و زندگی صادقانه با رویکردی عقلانی و عرفانی را به او می بخشد.

از آستان پیر مغان سر چرا کشیم

دولت در این سرا و گشایش در این در است(۲)

۳۸. مهدیا! چاره تویی، بی چاره آن که مهدی نخواهد.

۳۹. مهدیا! بی تو، سود چه سود؟

۴۰. مهدیا! به راه ناصواب رفته است آن که باورش را در کَپر تعصب های باطل به بند کشد؛ گرد تو سنگ چیده یا پرچین کند و بخیلانه این همه خوبی های تو را تنها از آن شیعه بداند. «وَ ما قَدَرُوا الْمَهدی حَقَّ قَدْرِهِ.» مهدی عج الله تعالی فرجه الشریف را آن گونه که سزای اوست، نشناختند.

۴۱. مهدیا! از باورم به تابش امامت و رهنمونی تو شادمانم و در رواق حضور تو، از این باور به خود می بالم.

۴۲. مهدیا! گره های زلف تو، به کمند می ماند و خال تو به دانه ای که دست آفرینش، ماهرانه و به زیبایی در رُخت جای داده و مشتاقان پر گشوده به

۱- بوستان سعدی.

۲- حافظ.

سوی تو را مجذوب روی دلبرانه تو ساخته است.

ای که در زنجیر زلفت، جای چندین آشناست

خوش فتاد آن خال مشکین بر رخ رنگین غریب(۱)

۴۳. مهدیا! تو را که همواره دلت از مِهر الهی می تپد، بسیار دوست می دارم.

ما نه رندان ریاییم و حریفان نفاق

آن که او عالم سرّست، بدین حال گواست(۲)

۴۴. مهدیا! در پهنه گردون، دوست داشتنی تر از تو کیست؟

ننگرد دیگر به سرو اندر چمن

هر که دید آن سَرو سیم اندام را(۳)

۴۵. مهدیا! بی نور نگاه تو، نه می بینم و نه به دیده می آیم؛ چه بی تابش آفتاب، هیچ کس نمی بیند و دیده نمی شود.

۴۶. مهدیا! شهرتِ گم نامانِ پهنه انتظار، تویی.

۴۷. مهدیا! تنها فانوس رهایی در امواج سهمناک تاریکیِ معاصر، تویی. «هُدَیً لِلْمُتَّقینَ اَلَّذینَ یُؤمِنُونَ بِالْغَیْبِ» (بقره: ۲ _ ۳)(۴) [او] برای خود نگهداران، همانان که غیب [حجت غایب]را باور دارند، راهبَر است.

۴۸. مهدیا! با تو عمر دراز هم کوتاه است.

۱- حافظ.

۲- حافظ.

۳- حافظ.

۴- از امام صادق علیه السلام روایت شده است که مقصود از غیب در این آیه، حجت غایب علیه السلام است. نک: ینابیع المودّه، ج۳، ص ۲۸۴، باب ۷۶.

۴۹. مهدیا! من به ناز تو می نازم.

۵۰. مهدیا! راهبری و انسان گراییِ الهی تو از نوع دیگر است؛ تو را با جان و دل کار است، نه با رنگ و گِل.

۵۱. مهدیا! هر که با آلِ خدا در افتاد، برافتاد و آن کس که با شما درآمد، برآمد.

ای شهنشاه بلند اختر! خدا را همتی

تا ببوسم هم چو اختر، خاک ایوان شما(۱)

«حَتّی إِذا رَأَوْا ما یُوعَدونَ اِمّا الْعَذابَ وَ إِمّا السّاعَهَ فَسَـیَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرٌّ مَکاناً وَ اَضْعَفُ جُنْداً وَ یَزیدُ اللّه ُالَّذینَ اهْتَدَوْا هدیً....» (مریم: ۷۵_۷۶)(۲) تا وقتی آن چه به آنان وعـده داده شـد: یا عـذاب یا قیامت [قیام مهـدی] را ببینند؛ پس به زودی می فهمند که چه کسی جایگاهش بدتر و چه کسی لشکرش ناتوان تر است و خداوند بر هدایت کسانی که هدایت یافته اند، می افزاید.

«قُلْ یَوْمَ الْفَتْحِ لا یَنْفَعُ الَّذینَ کَفَروا أِیمانُهُمْ وَ لا هُمْ یُنْظَرُونَ» (سجده: ۲۹)(۳) ای پیامبر، بگو که در روز پیروزی [مهدی،] دیگر ایمان آوردن برای کافران سودی ندارد و به آنان هیچ مهلتی داده نمی شود.

۵۲. مهـدیا! دوستی و مهرورزی با شـما اهل بیت علیهم السـلام، گوهری ارزنـده، اکسـیری سازنـده و جنبش آفرین و عنصـری توانمند برای سعادت و پیشرفت بشر است.

۱- حافظ.

۲- از امام صادق علیه السلام روایتی است که این آیه را به زمانه و شرایط قیام امام مهدیعج تفسیر کرده اند. نک: کافی، ج ۱، ص ۴۳۱.

۳- از امـام صـادق علیـه السـلام روایـت است که یـوم الفتـح روز پیروزی همـان روز چیرگی امـام مهـدی عـج الله تعـالی فرجه الشریف بر دنیا است. تک: ینابیع المودّه، ص ۲۴۶، باب ۷۱؛ منتخب الأثر، فصل ۷، باب ۱، ص ۴۷۰.

من نخواهم کرد ترک لعل یار و جام می

زاهدان! معذور داریدم که اینم مذهب است(۱)

۵۳. مهدیا! پژواک آوایت، راه می نمایاند. نگاهت، نیرو می دهد و همراهی ات، تأیید رهرو و مرهم زخم های دل است.

ما را بر آستان تو بس حق خدمت است

ای خواجه! باز بین به ترحّم، غلام را(۲)

۵۴. مهدیا! تویی شناساننده ناشناس و پیداتر و نمایان تر از هر شناس.

همه در راه و راه می جویند

از غمت، آه آه می گویند

قطع این ره به راه پیمایی

کی توان، گر تو راه ننمایی بنما ره که طالب راهم

ره به سوی تو از تو می خواهم

۵۵. مهدیا! تو منظومه هوش، دریچه شعور، احساس گشوده، راز نامیرا، آفتاب دانایی، دریای گوهر، مرز باور، زمزمه بشارت و از جنس نبوّت و زبان قرآنی.

تو کتابی، در تو مسطور است عالم هرچه هست

چیست آن کو در کتاب و لوح تو مسطور نیست

«یا اَیُّهَا النّاسُ قَدْ جاءَتْکُمْ مَوْعِظَهٌ مِنْ رَبِّکُمْ وَ شِفاءٌ لِما فِی الصُّدُورِ وَ هُدیً وَ رَحْمَهً لِلْمُؤْمِنینَ.» (یونس: ۵۷) ای مردم! از سوی پروردگارتان برای شما پند و اندرز و شفای آن چه در دل دارید و هدایت و رحمتی برای اهل ایمان، آمده است.

۱- حافظ.

۲- حافظ

«قَدْ جاءَكُمْ بَصائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ اَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ عَمِیَ فَعَلَیْها وَ مَا اَنَا عَلَیْكُمْ بِحَفِیظٍ.» (انعام: ۱۰۴) از سوی پروردگارتان برای شمار رهنمودهایی آمد. پس هر کس از سر بصیرت بنگرد، به سود او و هر کس چنین نکند، به زیان او است و من نگهبان شما نیستم.

۵۶. مهدیا! بر این باورم که تو گونه ای دیگر از کلام قرآنی و دست یافتن به تو نیز جز با طهارتِ دل و جان، ممکن نیست. «لایَمَسَّهُ اِلَّا الْمُطَهَّرونَ.» (واقعه: ۷۹) جز اهل طهارت به قرآن، دست نمی یابند.

۵۷. مهدیا! اگر در کشاکش زندگی، همه چیز به فدای دین و دین داری باید، پس به فدای تو که تو، دینی و دین دار.

۵۸. مهدیا! تو را به انتظار نشسته ام که دادپرور و عدالت گستری و پیشاپیش دادخواهان، مظلوم نواز و ستم ستیزی.

۵۹. مهدیا! هراسم از آن است که شادابی روح و روانم را در شور جوانی ام با خواسته های آلوده هم سو سازم، آن را بسوزانم و بمیرانم و جسمم هم چون تابوتی که آن را در خود جای داده، سال ها روز و شب، سرگردان در هرجا، تشییعش کند. آن گاه در هنگامه پیری چگونه از زرع و زارع و مزرعه سوخته بهره برم یا از دهلیز دهشتناك و حفره ای که با کلنگ گناه کنده ام، بدون ابزار و یار و یاور و پیشینه استوار، به راحتی، درآیم و نجات یابم. «خودکرده را تدبیر نیست».

به وقت کار باید کرد تدبیر

چه تدبیری چو وقت کار شد دیر(۱)

۱- پروین اعتصامی.

بخش دوم شام هجران

بخش دوم شام هجران

در این بخش، از دوران غربت و تنهایی و بایسته های کرداری و اخلاقیِ فردی و اجتماعیِ زمانه غیبت سخن رفته است. روزگاری که جولانگاه اندیشه های چِندش آور و نارس است. زمانه ای که رفتارهایی آشفته و سرگردان را می پروراند و چالش ها و تنگناهایی را فراروی راستی ها و درستی ها می نهد. تاریکی و کژی و گریز از حقایق را به ارمغان می آورد و درنگ آفتاب را در پس ابرهای تیره و تار سبب شده است.

شام هجران، تلخ ترین گاهی است که انسان بر کام زمان و زمین و زندگی خویش روا داشته است.

شامم سیه تر است ز گیسوی سَرکشت

خورشید من! بر آی که وقت دمیدن است(۱)

۱. مهدیا! پیمانی است مرا با یار که خار از پای دگران درآرَم، نه آن که بگذارم.

فرض ایزد بگزاریم و به کس بد نکنیم

و آن چه گویند روا نیست، نگوییم رواست(۲)

۲. مهدیا! روز میلادت همه در شور و شعف، شاد و خرسند که تو آمدی(۳)

۱- حضرت آیت اللّه خامنه ای.

۲- حافظ

۳- نیمه شعبان، میلاد آن حضرت.

و من هنوز با دیده ای اشکبار، نشسته به انتظار که بیایی.

بازآ که از فراق تو ای مهر جان فروز!

صبح زمانه، تیره تر از شام ماتم است

باز آی و باز گیر ز اهریمنان، نگین

ای آن که نقش خاتم تو، اسم اعظم است

باز آی و روح در تن این مردگان بِدَم

ای آن که زنده از دمت عیسی بن مریم است

باز آی ای طبیبِ روان های بی قرار

برخستگانِ غم زده، لطف تو مرهم است(۱)

۳. مهدیا! شهدای ما، یادواره ایثار و دیگرگرایی و یادمان ظهور تو هستند.

۴. مهدیا! چشم هایم را می نوازم که هجران کشیده، می بارند و بخیل نیستند.

بنمای رخ که باغ و گلستانم آرزوست

بگشای لب که قند فراوانم آرزوست

یعقوب وار، واسفاها همی زنم

دیدار خوب یوسف کنعانم آرزوست(۲)

۵. مهدیا! بال های پروانه سوداگرانه، گرد آتش چراغ سوخت و منتظران حقیقی، خاطرخواهانه در آرزوی دیدار روی نیکوی تو، از داغ فراق، پیوسته می سوزند.

بشدی و دل ببردی و به دست غم سپردی

۱- محمود شاهرخی جذبه.

۲- مولوی

شب و روز در خیالی و ندانمت کجایی(۱)

۶. مهدیا! کدام دیده، بی ترنّم حضور و ژرفای نگاه تو، مضطرب، کم سو و بی فروغ نیست و بی واسطه فیض، به عالم متعالی، ره یافته و از حقیقت های فراسویی، قَبَسی برگرفته است؟

۷. مهدیا! برآنم تا به نوبه و با توبه خویش، در گاهِ سَحر نیز با تو همگام شوم و به ساحت و جرگه حال و حضور و سجده و نجوای ملکوتی و تسلا بخش تو برسم و تو در آن دم، از من نیز در این تنهایی، نامی بری و به دعا، نوازشم کنی.

۸. مهدیا! برآنم که نمازهایم را در گاهِ آغازین به جای آرم؛ زیرا بر این باورم، تو در، گاهِ فضیلت، به نماز ایستاده ای.

۹. مهدیا! آنان که از جام سیره اجداد تو، طعم شادی آفرین عدالت را چشیده اند و اندیشمندانه با بینش ها، کنش ها و منش های تعالی خواهانه شما خو گرفته اند، روا نیست که ناسپاس شوند و به اشتباه، جز تو دیگری را انتظار کشند.

کسی که بر لب کوثر چشید جام مراد

دهان خویشتن از آب شور تر نکند

۱۰. مهدیا! چرا تو را از یاد برم که تو به یک چشم برهم زدن، پیروانت را فراموش نمی کنی و خاطرخواهانه و بزرگوارانه، آنان را رهنمون می شوی؟

«اَللّٰهُمَّ عَجِّلْ فَرَجَهُ وَ سَهِّلْ مَخْرَجَهُ وَ اَوْسِعْ مَنْهَجَهُ.»(۲) بارالها، فَرَجَش را نزدیک، ظهورش را

۱- سعدی

۲- سعدی

آسان و راهش را هموار و فراخ گردان.

۱۱. مهـدیا! تو ناپدیـد نشـده ای، بلکه ما با انگاره های موهوم و کردارهای کژ، گم شده و تو را فراموش کرده ایم. مددی، که خود را بیابیم و تو را به یاد آوریم و بیش تر بشناسیم.

مضطرب حال مگردان من سرگردان را.(۱)

۱۲. مهدیا! تو در باغ نظر، صید اهل نظری و دور نیستی. من، خسته رنجور و بی چاره شب زده، کورم.

بی مهر رخت، روز مرا نور نمانده است

وز عمر، مرا جز شب دیجور نمانده است(۲)

۱۳. مهدیا! تو خود گواهی که وقتی همّت، آشـنایی، دوستداری، هم گامی و انس دیگران به ویژه جوانان با تو را می بینم، چه سان بر سر شوق می آیم و خرسند و آرام می شوم. «سُبْحانَ اللّهِ وَ الْحَمْدُلِلّهِ رَبِّ الْعالَمینَ».(۳)

۱۴. مهدیا! تو خود گواهی که برای خشنودی تو، خاطرخواهانه، با اختیار و توانمندی خویش، از چه چیزهایی گذشتم.

ترسم این قوم که بر درد کشان می خندند

در سر کار خرابات کنند ایمان را (۴)

۱- حافظ.

۲- حافظ.

۳- إذا جاءَ نَصْرُ اللّه ِوَالْفَتْحِ وَ رَأَیْتَ النّاسَ یَدْخُلُونَ فی دینِ اللّه ِاَفْواجاً فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّکَ وَاسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ کانَ تَوَّاباً.

۴- حافظ.

۱۵. مهدیا! تو خود گواهی که از دوستی با حق ناشناسانِ زهد فروشِ دیوسیرتِ نا اهل، دوری جُستم و بیزارم.

«اَعُوذُ بِاللّهِ اَنْ اَکُونَ مِنَ الْجاهلینَ.» (بقره: ۶۷)(۱) به خدا پناه می برم از نادانی خویش.

۱۶. مهدیا! آن که تو را نشناسد، حتی به سرابی از زرق و برق دنیای امروزی، راه را گم می کند.

«فیضی»! نشود خاتمه ما به هدایت

گر ختم امامان هُدی را نشناسیم(۲)

امام صادق علیه السلام فرموده است: «مَنْ ماتَ وَلَمْ یَعْرِفْ إِمامَ زَمانِهِ ماتَ میتَهَ الْجاهِلِیَّهِ.» هر کس امام زمانش را نشناخته بمیرد، به مرگ جاهلیت مرده است.

۱۷. مهدیا! دل و جانش به نفرین تو گرفتار باد، آن که دل بستگی و شور و نشاط زندگی کسی را تباه کند و با تهمت و رفتارش و یا هم داستان کردن برخی افراد نادان، او را رو به پرتگاه بلغزاند و به ورطه تباهی منحرف سازد.

سیه اندرون باشد و سنگ دل

که خواهد که موری شود تنگ دل

۱۸. مهدیا! از اوستادم آموخته و به دل آویخته ام که «جهان در مَرآ و مَنْظر اولیای کُمّـِل و خُلَّص الهی است.» پس به هوش باشم از اول که دل به هیچ نسپارم و به خلوت و دَغَل و حیله و خیانت، سرگرم و شادمان نگردم.

از کران تا به کران لشکر ظلم است، ولی

از ازل تا به ابد فرصت درویشان است(۳)

۱- بقره / ۶۷.

۲- فیضی

۳- حافظ.

۱۹. مهـدیا! به یُمن نگاه تو برآنم تا در زنـدگی جمعی خویش جوان مردانه گام نهم، گرد حق ناشـناسان ناسـپاس نگردم، حق نمک را به جای آرم و همواره حرمت انسانیتم را به یاد دارم.

۲۰. مهـدیا! برآنم که به کردار نیـک و نیـک نـامی تو اقتـدا کنم و زمانه ام را نه با تحمیل که به تحمّل، پیش برم. تا چگونگی اندیشه و زیستنم، باری بر دوش دیگران نباشد و من رها باشم از ستم و پرسش و نکوهش وجدان خویش و نفرین دیگران.

۲۱. مهدیا! همه در پهنای این گیتی، نان خور و میهمان تو به شـمار می آیند، جز آن که شـکمش را با لقمه های حرام، انباشته سازد و زندگی اش را به ناروا بگذراند.

۲۲. مهـدیا! سـعادتمند آن کس که آمـوزه هـای قرآن کریم را از دهـان و زبـان شـما برگرفته، چونـان گوهری منظوم برگردن زندگی خویش آویخته است.

۲۳. مهـدیا! نیـک بخـت آن کس کـه بـا نگهبـانی از جـان و نگهـداری از رفتـار خـویش، طلسم هـا را گشـوده، دست به گنج خشنودی تو رسانده است.

۲۴. مهـدیا! از رحمت و نوازش تو، دور است آن که به نـام هوش و زیرکی و بـا آز و آرزوی تهی، برای ایجاد رفاه و آسایش اهل و عیال، یک بار به دنیا آمدنِ زن و فرزندانش را با لقمه های حرام، آلوده سازد و آنان را به سوی تباهی هولناکی رهنمون شود. «فَالْيَنْظُرِ الْإِنْسانُ إِلی طَعامِهِ.» (عبس: ۲۴) انسان باید به خوراک خویش، دقیق بنگرد.

۲۵. مهدیا! نشانه و لازمه مهرورزی با شما، شایستگی و خود ساختگی و ترک خیانت و آزار دیگران است. آن که بی راهه را راه، هرزگی و فروپاشی اخلاقی اش را عشق و فرجام خویش را رضایت و وصال شما می داند، بیش تر به خطا رفته و خود را از ساحت و جرگه مِهر شما دورتر ساخته است.

با دو قبله در ره توحید نتوان رفت راست

یا رضای دوست باید یا رضای خویشتن

حافظ! هر آن که عشق نورزید و وصل خواست

احرام طوف کعبه دل بی وضو ببست(۱)

۲۶. مهدیا! آن که همواره در کوشش خویش، سر در آبشخور نفاق و دو رویی دارد و از درون، پیوند خود را با تو گسسته است و دروغ را یک سیاست، تحلیل و نیاز می داند و تهمت را راه کار و مجاز می انگارد و زندگی اش را بر پایه ای پوشالی، بنا نهاده و وجودت را سپر خویش می خواند و می داند، بی راهه می پیماید که این بیمار گونگی، وارونه کاری و سرنگونیش را هوش و زیرکی بر می شمرد و گریز گاهی از تأیید تو می سازد و در گاه لغزش و افتادگی، سخت بیهوده، مِهر و نوازش تو را انتظار می کشد و خود را نیک فرجام می پندارد.

گر مسلمانی به این است که حافظ دارد

آه، اگر از پس امروز بود فردایی(۲)

۱- حافظ.

۲- حافظ.

«کُلُّ نَفْسٍ بِما کَسَبَتْ رَهینَهٌ». (مدثر: ۳۸) هرکسی، گروگان عمل خویش است.

هر کسی آن دِرَوَد عاقبت کار که کشت.

۲۷. مهدیا! نیک بخت خوش فرجام آن کس که تو را بخواهد و خواسته اش به اجابت رسد.

هر کس ز درِ تو حاجتی می خواهد

من آمده ام از تو، تو را می خواهم

۲۸. مهدیا! بی حضور و کشش تو، مرده وَشی، بختک وار، جهان را دربرمی گیرد، کوشش ها را در کام خود فرو می برد و مردم را بر سفره سطحی نگری می نشاند.

۲۹. مهدیا! آرزومندم که هماره، فروغ دل و جان تو از حسادت و زخم دیده های خوار و آسیب فتنه های فسون بار روزگار در امان باشد.

ای قصر دل افروز که منزلگه انسی

یا رب مکناد آفت ایام، خرابت(۱)

«یُریدُونَ لِیُطْفِؤُا نُورَ اللّهِ بِأَفْواهِهِمْ وَ اللّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ کَرِهَ الْکافِرُونَ.» (صف: ۸) آنان می خواهند به بازدم دهانشان، نور خداوند را خاموش سازند، ولی خدا نور خویش را تمام کند، هر چند افراد بی ایمان، خوش نداشته باشند.

۳۰. مهدیا! چشمان مضطرب و جویای بشر، کم سو و اشک آلود، وامانده و سَرخورده از آسیب و فتنه های روزگار، به ندایی درونی و فراسویی امیدوار، دانسته یا ندانسته، نجات بخشی تو را به انتظار نشسته است.

۱- حافظ

۳۱. مهـدیا! دشـمنان بـدخواه و کینه توز ما که با طرح اندیشه دهکده و نظم نوین جهانی، ناخواسـته و ندانسـته پویه های ذهنی مردم دنیـا را به سوی حکومتی یکپارچه رهنمون می شونـد، زمینه ساز پـذیرش حکومت جهانی تو شـده انـد. «هُوَ الَّذی اَرْسَـلَ رَسُولَهُ بِالْهُـدی وَ دینِ الحَقِّ لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدّینِ کُلِّهِ وَ لَوْکَرِهَ الْمُشْـرِکُونَ.» (توبه: ۳۳) او خـدایی است که پیامبرش را با دین حق فرستاد تا آن را بر تمام ادیان آشکار سازد، هر چند مشرکان نپسندند. «عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد».

۳۲. مهدیا! تاریخ می خوانم تا جایگاه تو را در دوران کنونی بیابم و در جای خویش با تو باشم.

خوش به جای خویشتن بود این نشستِ خسروی

تا نشیند هر کسی اکنون به جای خویشتن(۱)

۳۳. مهـدیا! مبـادا کسـی از دست و زبانم در امان نباشـد و من بی اعتنا به حضور خداونـد و روز واپسـین، دانسـته و هدفـدار، با حرف ها و رفتارهایم، دزدکی در حیاط و نشاط زنـدگی او نهال زقّوم بنشانم، پر و بالش دهم و گسـتاخانه میوه تلخ مزّه آن را قسمت کام او بدانم، بر آبرویش در آویزم و وحشیانه آن را از هم بِدَرَم، دلش را خسته و شکسته سازم و آن را پیشامد بخوانم. آن گـاه، بی تفـاوت بخنـدم و روزگار بگـذرانم یا تنها با نماز و زیارت و طواف زینت یافته از شـیطان، وجـدان فرو مرده ام را مجاب سازم، خود را فریب دهم و آرزو کنم آثار رفتارم در اجتماع، فراموش گردد و قلبی را که بی شـرمانه شکسـته ام، بدون برملا شدن حقیقت، خود به خود سامان یابد. سپس در این

۱- حافظ

گیراگیر، خود را آمرزیده، نیک فرجام به تو نزدیک و در سایه رضایت تو بپندارم.

«یَحْلِفُونَ لَکُم لِتَرْضَوا عَنْهُمْ فَأِنْ تَرْضَوْا عَنْهُمْ فِأِنَّ اللّهَ لا یَرْضـی عَنِ القَوْمِ الْفاسِقینَ.» (توبه: ۹۶) برایتان سوگند یاد می کنند تا از آنان راضی شوید. اگر شما از آن ها راضی شوید، خداوند از گروه فاسق راضی نخواهد شد.

عزیزا! یاری ام رسان که اگر چنین باشم از نگاه نافذ و سرزنشگر تو، به هیچ جا پناه نتوانم برد و هرچه را در پیشگاه الهی، به نام زیرکی، سرشته و در پیش نهاده ام، تهی خواهم یافت.

«اَعُوذُ بِاللّهِ اَنْ اَکُونَ مِنَ الْجاهِلِینَ. (بقره: ۸۶) به خدا پناه می برم از نادانی خویش.

از کران تا به کران لشکر ظلم است، ولی

از ازل تا به ابد، فرصت درویشان است

۳۴. مهدیا! بی راهه می پیماید آن که آگاه می شود، ولی انکار می کند. به نام و یاد و خواسته تو بی اعتنا است، در خیالش می لولد، بر طینت خود می تَند و به عادت خویش می رَمَد.

۳۵. مهدیا! دریافتم که باید همواره به دین پناه برد؛ چه در همه شرایط، نیازمندی ها، توفان ها، جزر و مدها، کهنه و نو شدن زمان و در کنار بینش ها، کنش ها و منش های گوناگون _ با خاستگاه و اصالتی که دارند _ سالم و بی عیب مانده و همگام و نگهدار پذیرفتگان خود بوده است.

۳۶. مهدیا! آن که در رخدادهای تلخِ زندگی از صبوری و شکیبایی

می گریزد، از بخشش های خدای تعالی برای اهل شکیب، بی خبر بوده و خود را بی بهره و محروم ساخته است.

گندمی را زیر خاك انداختند

پس ز خاکش خوشه ها برخاستند

بار دیگر کوفتندش زآسیا

قیمتش افزود و نان شد جان فزا

باز نان را زیر دندان کوفتند

گشت عقل و جان و فهم سودمند(۱)

۳۷. مهدیا! شیرین تر و خوش گوارتر از اخلاص و کار برای خدای عزیز، نیافتم. «اَلْحَمْدُلِلّهِ رَبِّ الْعالَمینَ.» (حمد: ۱)

۳۸. مهدیا! بر این باورم که اگر نمازم در شرایط وانفسا و تنگناهای زندگی، راهی عملی فرارویم نگذارد و مرا از کژی ها دور نکند و با عالم متعالی، آشتی ندهد و کاستی های روح و روانم را نیز برطرف نسازد، بر دوری ام خواهد افزود.

۳۹. مهدیا! هر رهروی، لحظه های غمناکی دارد که آبستن پیغامی فراسویی است. عوام در این گاه برای رفع دل تنگی، با ناآشناییِ بی خبرتر از خود به سخن می نشینند یا به تفریح و تفرج، زمانِ فیض را سپری می کنند، ولی خواص، با مراقبت، دم فروبستن و شکیبایی، هم نشینی با آشنایی چون تو، به

۱- مولوی

آسمان راه می یابند و به قدر ظرفیت و قابلیت خویش، بهره می برند.

«اَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ مَاءاً فَسالَتْ اَوْدِیَةً بِقَدَرِها.» (رعد: ۱۷) خداوند از آسمانِ ابری، آب می فرستد و در هر باریکه ای به قدر ظرفیتش، جاری می شود.

دل خرابی می کند دل دار، را آگه کنید

زینهار، ای دوستان! جان من و جان شما(۱)

رَسُولُ خدا صلی الله علیه و آله می فرمود: «أِنَّ لِلّهِ فِی اَیّامِ دَهْرِکُمْ نَفَحاتٌ اَلا فَتَرَصَّدُوا لَها».(۲) گاه در زندگی تان، نسیم هایی از سوی خداوند می وزد، آگاه باشید و آن را دریافت کنید.

۴۰. مهدیا! بر این باورم که ما انسان ها در دامان آزادی، اختیار و استقلال، برای هم به دنیا آمده ایم و سمت و سوی سرنوشت مان به هم پیوند دارد و ما نیازمندانه، در تکامل هم اثر گذاریم. پس برآنم که بدانم و مراقب باشم که چگونه اثرگذار و به چه سان، از چه کسان و چیزهایی اثر می پذیرم.

۴۱. مهدیا! می دانم که زمین، گهواره من است و من چون به راه رفتن، نزدیک شوم، مرا از آن جدا خواهند ساخت.

۴۲. مهدیا! آموختم که هر حرفی را هر جایی نگویم تا کسی رهزنم نشود.

به پیر میکده گفتم که چیست راه نجات

بخواست جام می و گفت: راز پوشیدن(۳)

۴۳. مهدیا! زهی نیک بختی آن دل را که از جذبه نگاه تو، سعه و مدّ یافته و از جزر خواهش های نفس رهاست.

۱- حافظ

۲- بحار الانوار، ج۷۷، ص۱۶۷، باب ۷، ح ۲.

۳- حافظ

۴۴. مهدیا! هر که را دوست می داشتم، به میهمانی سفره سَحرش فرا خواند و او را به یادگار گفته ام: هر چه می خواهی خبر، وقت سحر.

۴۵. مهدیا! سودمندترین نوبت و مجال را گاهِ سَحر یافتم؛ سَحر، گاهواره رحمت و آرامش و مادر فرصت هاست و چه عطشناک و مهربانانه، بیدارانش را به آغوش می کشد. چه گوارا است که جوانی از خواب شیرین شبانه خویش بکاهد، هنگام سَحر برخیزد، طهارت بگیرد، به نماز بایستد، سر بر خاک نهد و هم گام با تو «اللّه، اللّه » بگوید و چراغ روزش را بیافروزد.

۴۶. مهدیا! داد از ناشناسی ات و فریاد از نشناختنم.

دیده ای خواهم که باشد شه شناس

تا شناسد شاه را در هر لباس(۱)

معشوق عیان می گذرد بر تو و لیکن

اغیار همی بیند از آن بسته نقاب است(۲)

۴۷. مهدیا! از تو جدا خواهم بود اگر ساده اندیشانه و پَرسه زنان در گیراگیر زندگی ام، خود را نجات یافته و خوش فرجام گمان برم و شِکَن ها و آزمایش های جوراجورِ فراروی خود را جدیّ نیانگارم و مغرورانه و بی خبر و خیالی بگذرانم.

۴۸. مهدیا! هرگاه قرآن نمی خوانم و در آن نمی اندیشم و از آموزه های اعتدال بخش آسمانی آن فاصله می گیرم، باورهایم در شِکن های گونه گونِ

۱- عطار نیشابوری

۲- حافظ

زنـدگی اجتمـاعی، ضـعیف یـا دیگرگون و پراکنـده می گردد، افراط و تفریط بر ذهن و روانم سایه می افکنـد و مرا رنجور و ناشکیب با کامی تلخ در زندگی ام، رها می پژمراند.

«خُذُوا ما آتَیْناکُمْ بِقُوَّهٍ وَ اذْکُرُوا ما فِیهِ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ.» (بقره: ۶۳) با قوّت آن چه را به شما دادیم، برگیرید و آن چه در آن است را به یاد آرید. باشد که خود نگهدار شوید.

۴۹. مهدیا! در هیچ جای زندگی تو و پدرانت، شـما را از پی انتقام شخصـی نیافتم. از این رو، برآنم که با الگوپذیری از شـما، برخی از چیزها مثل انتقام را بر عهده روزگار بگذارم و به کار خود مشغول باشم.

از کران تا به کران لشکر ظلم است، ولی

از ازل تا به ابد، فرصت درویشان است(۱)

۵۰. مهدیا! یقین ما، عطشناک، چشمه حضور تو را چشم به راه است و جنین وار، زیست گاهی فراخ را به انتظار نشسته است.

هله عاشقان بشارت که نماند این جدایی

برسد زمان دولت، بکند خدا خدایی(۲)

۱- حافظ.

۲- دیوان شمس تبریزی

بخش سوم شِکوه ها

بخش سوم شِکوه ها

در این بخش، به شِ‍کوه ها و دل تنگی های دوران انتظار پرداخته ایم. گلایه در حضور محبوب، شاید دور از ادب به نظر آید و برخی از دوستداران محبوب را بیش تر رنجیده خاطر سازد، ولی از نگاه تمنّای هیچ شیفته ای پوشیده نیست که ساحت محبوب، جرگه پناه و آرامش و امیدواری است و شِ‍کوه های راهروان دلداده در این میانه، از شِ‍کن های پیچاپیچ فرارو و آزارهای جوراجور، آه تلخ و شعله های آتش گداخته ای را می مانند که اگر در نهان خانه دل، به جبر نگاه داشته شوند و در کنار دلدار، بازگو و به سردی و شیرینی مبدّل نگردند، بیم آن می رود که کام جسم را ناگوار و درون گاهِ جان را به آتش دل، شعله ور و دوداندود سازند و روان آدمی را سرگردان کنند.

ز جهل مردم خامم که دل شکسته و بالم

تو صبر و خون جگر را خدا کند بپذیری

به جرم بت شکنی، من در آتش دون فتادم

نشسته باغ شرر را خدا کند بپذیری(۱)

۱. مهدیا! می خواهم نزد تو شکایت آورم:

از ستمگرانِ نیست انگارِ کژ رفتار؛

۱- نگارنده.

از دورویی ها و دَغَل بازی های هولناک؛

از رفتارهای آفت زده؛

از دوستی های احمقانه؛

از ایثارهای فرومایه گان؛

از حرف های بی جا و دَم فروبستن های هراس آلود؛

از انگ های بی خردان و داغ های دل دوستان؛

از قداست های درهم فرو ریخته؛

از بی کسی سینه های پُر درد، دل های شکسته و سوخته و فریادها و ضجّه های درماندگان؛

از ستم های قانون مند؛

از عدالت های یک سویه؛

از مصلحت های آلوده و زیان بار؛

از حقیقت های رنگ باخته؛

از روزگارِ شبْ رُخسار؛

از تأخیر صبح؛

از گرفتگی و پنهان ماندن خورشید؛

از خشونت دیوصفتان؛

از خون های به ناحق ریخته شده؛

از بی اثر جلوه گر شدن اشک ها و شِکوه های مظلومان و یتیمان؛

از جرأت یافتن خیانت کاران؛

از حقوق وانهاده و به جای مانده بیچارگان؛

از گرسنگی ها و چهره های زرد؛

از بندها و اسارت ها؛

از صهیونیزم، فلسطین و غربت و مهجور ماندن اسلام؛

از ناامیدی ها؛

از سستی ها، عقب ماندگی ها و تباهی های فخرآمیز؛

از افول و سرنگونی های عبرت آموز؛

از پوچی ها، ساده اندیشی ها، پندارهای سست، خرافه ها و افسانه ها؛

از ساحت های ساختگی و پر طنطنه؛

از دین های کم سو و بی فروغ؛

از محرومیت های دین دارانِ دل باخته، خِردورز، انگیزه مند و پُر شور؛

از به حاشیه رانده شدن فضیلت ها؛

از فراموش شدن دنیای فرازین و هدف شدن جهانِ فرودین؛

از بیان ها و نوشتارهای خوش واژه زهرآلود؛

از اخلاق های ناشایست و متعفّن برون تراویده و بایسته شده؛

از فسادهای ریشه دوانیده هنجار شده؛

از دشمنان پاکی و انسانیت؛

از رویکردهای شیطانی و حیوانی؛

از سازهای رونق یافته ناسازگار؛

از قریحه ها و چکامه های بدپندار و اسفبار؛

از مُدها و کرشمه های جوان فریب؛

از زیبا نمایان زشت کردارِ واژگونه دل؛

از جان های کامل نشده و مرگ های زود رس؛

«إِلَیْکَ اَشْکُو بَثّی وَ حُزْنی».

من غم و اندوهم را تنها برای تو باز می گویم.

«وَ اعْمُرِ اللّهُمَّ بِهِ بِلادَکَ وَ اَحْیِ بِهِ عِبادَکَ فَاِنَّکَ قُلْتَ وَ قَوْلُکَ الْحَقُّ: ظَهَرَ الْفَسادُ فِی الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِما کَسَبَتْ اَیْدِی النّاسُ. فَاظْهِرِ اللّهُمَّ لَنا وَلِیَّکَ وَ ابْنَ بِنْتِ نَبِیِّکَ الْمُسَمّی بِاسْمِ رَسُولِکَ حَتّی لا یَظْفَرَ بِشَیْءٍ مِنَ الْباطِلِ اِلّا مَزَّقَهُ وَ یُحِقَّ الْحَقَّ و یُحَقِّقَهُ.»(۱) بار خدایا، به وسیله او، شهرهای خویش را آباد و بندگانت را احیا فرما؛ چه تو گفته ای و گفتار تو، حق است: فساد به دست مردم در بیابان و دریا، پدیدار گشت. پس بارالها، ولیّ خویش را بر ما پدیدار ساز، هم او که پسر دختر پیامبر و هم نام رسول توست تا باطل را از هم بدرد و حق را محقق و پایدار سازد.

۲. مهدیا! گوش فرا دادن به درد و رنج ستم دیده ای، شعله های درونش را فرو می نشاند و از سوز لهیب آتش دلش می کاهد و او را از افسردگی و پژمردگی، نجات می بخشد.

لاله ها، شعله کش از سینه داغند به دشت

در غمت، همدم آتش جگرانند هنوز

آتشی را بزن آبی به رخ سوختگان

که صدف سوزِ جهان، بدگهرانند هنوز (۲)

۱- بخشی از دعای عهد.

۲- عباس کی منش کاشانی مشفق.

۳. مهـدیا! چه دشوار است از میـان رفتارهـای وارونه کـارانِ نادان و تیرِ زهرآگین زبان بیگانگان، جانِ دین و ایمان به سـلامت بردن.

۴. مهدیا! هر وقت آیی، برای من دیر است.

بیا در این دم آخر! بیا! که هم چو حباب

ز عمر من نَفَسی بیش تر نمی ماند(۱)

۵. مهدیا! دریغ از آن زمانی که بی تو، با ناآشنا، به ناروایی و گزاف بگذرد.

اوقات خوش آن بود که با دوست به سر شد

باقی همه بی حاصلی و بی خبری بود(۲)

۶. مهدیا! آن گاه که فرا روی تو از رنج ها و شـکنجه های طاقت فرسای درونی ام باز می گویم، از تنهایی و بی کسـی رهایی یافته و به آرامش می رسم. پس اگر به نگاه و خشنودی تو دست یابم، چه حالی خواهم داشت؟!

گوشه گیران انتظار جلوه خوش می کنند

بر شکن طرفِ کلاه و برقع از رخ برفکن(۳)

«اَللّهُمَّ اَرِنِی الطَّلعَهَ الرَّشِیدَهَ وَاکْحُلْ نـاظِری بِنَظْرَهٍ مِنّی اَلَیْهِ.»(۴) بارالهـا، آن چهره ارجمنـد و جبین درخشـان و سـتوده را به من بنمایان و دیده ام را به دیدارش سرمه کش.

۱- محمد علی مجاهدی پروانه.

۲- حافظ.

۳- حافظ.

۴- بخشی از دعای عهد.

۷. مهدیا! چرا آن که در پیشگاه خداوند عزیزتر بوده، در میان مردم مهجورتر، مظلوم تر، محروم تر و غریب تر بوده است؟

شهریار از هر کس و ناکس جفایی می برد

ای فلک! تا چند می خواهی عزیزان خوار داشت

عزیزا! پنهان بودنت گرچه مصلحت است، ولی حق تو نیست.

«بِأَبی اَنْتَ وَ اُمّی وَ اَهْلی وَ مالی وَ اُسْرَتی.» پدرم، مادرم، اهل و مال و تبارم به فدای تو باد.

۸. مهدیا! یک لقمه پدرم، آدم، مرا از دامان خاستگاهم بهشت ازل، تا دامنه این جهان پُر کشمکش فرو نهاده است. پس اگر من بی اعتنا به خواسته های خداوند، لقمه های حرامی برای خود و اهل خانه آماده سازم، فرزندانم را به پهنه کدام فاجعه افکنده و به کدام سو گسیل خواهم داشت و چه خواهد شد؟

سالار شهیدان حسین علیه السلام فرموده است: «فَقَدْ مُلِئَتْ بُطُونُكُمْ مِنَ الْحَرامِ وَ طُبِعَ عَلی قُلُوبِكُمْ».(۱)

ای کوفیان (که خود را به تجاهل زده اید و حقایق و امام خویش را نادیده می انگارید)! شکم هایتان از حرام انباشته شده است.

۹. مهدیا! جگرم سوخته و گداخته از حادثه و رنج و اندوهی است که رخنه یافتگان در حوزه حکومت اسلامی، شحنه به دست و تیغ بر کف، کمان کشان و ناوک زنان در فتنه پرآشوب سرزمین طف، سنگ دلانه با کینه دیرینه و غرور و نعره های مستانه، مکرّر بر جان و کام و جسم و قد نازنین خوب ترین اهل زمان و زمین، منافقانه به تزویر روا داشته اند و ماتم و حُزن و خون جگر

۱- بحار الانوار، ج۴۵، ص ۷.

را برای بازماندگان و آیندگان وفادار، به یادگار گذارده اند. آن خاطره فاش و عطشناک و این آه آتش ناک، هیچ گاه از ذهن و روان و سینه ام به کنار نمی رود؛ که بر نسخه نسخه جریده عالم، نام حسین علیه السلام و تأثیر مکتب او و در سینه سینه سوختگان مِهرش، شعله یاد اوست و هماره روزگار، همدلانه از زبانشان، زبانه می کشد و هوشیارانه، آموزه ها و عبرت های این قصه رمز آلود سرزمین قحط وفا را در مَرْآ و منظر خویش آویخته اند. «وَ مَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنا لِوَلِیِّهِ سُلْطاناً فَلا یُسْرِفْ فِی الْقَتْلِ إِنَّهُ کانَ مَنْصوراً.»(۱) (اسراء: ۳۳) ما برای ولیّ، آن کس که مظلوم کشته شده است، حکومت [و حق قصاص]قرار دادیم. پس در قصاص اسراف نکند، همانا او مورد حمایت است.

۱۰. مهدیا! از دوری تو در تنگناها و دشواری های جهان سرگردان و آشوب پیشه، آواره ام. تنم خسته است. دل و بالم شکسته و شور و شتاب و رشته اندیشه ام از هم گسسته شده است برخی باورها نیز دست هایم را بسته است، ولی هنوز راستین و امیدوار، به خیزش و چیرگی تو بر فرومایگان وارونه کار، در دامان تلاش تا دامنه ظهور، چشم دوخته ایم.

گرچه دوریم، به یاد تو قدح می گیریم

بُعد منزل نبود در سفر روحانی(۲)

۱- از امام باقر علیه السلام روایت است که این آیه درباره امام حسین علیه السلام و حضرت مهدیعج نازل شده است. ر.ک: ینابیع المودّه، ج۳، ص ۲۴۳، باب ۷۱.

۲- حافظ.

۱۱. مهـدیا! پیک من به سوی تو، قلب شـرحه شـرحه از غربت و تنهایی است که همگام با تو، در پیشـگاه یگانه مطلق، بر دامن نسیم سحر با گونه ای تر شده از رشحه احساس، خدا را می خواند. قاصد تو بر من کیست و چه پیغامی دارد؟

با صبا همراه بفرست از رخت، گلدسته ای

بو که بویی بشنویم از خاک بستان شما(۱)

۱۲. مهـدیا! پـدران و مـادرانی که رحمت شـناخت تـو را بر خـود روا نمی دارنـد و تو را به اهـل خـانه نمی شـناسانند و «**لاـهِیَهً قُلُوبُهُم**». (انبیاء: ۳) دل هایشان به هوس ها سـرگرم است و فرزنـدانشان را با آن چه از اولیای خود در خانه دیده و آموخته اند، در جامعه، بی خبر، رها شـده می گذارند؛ چه سان عنایت و نگاه تو را سپر می گیرند و مایلند حادثه ای رخ ندهد و روح زلال و عطشـناک جوان برومندشان در کوچه های هوس، با چالش های روزآمد، پیچیده و سهمناکِ فکری و اخلاقی روبه رو نشود و افق زندگی شان، تیره و تار نگردد و از این رهگذر، جانشان به هرز نرود؟

«اِنَّ اللّه َلا یُغَیِّرُوا ما بِقَوْمٍ حَتّی یُغَیِّروا ما بِأَنْفُسِـهِمْ.» (رعـد: ۱۱) خداونـد هیـچ قوم و ملتی را تغییر نمی دهد جز آن که خودشان دگرگون شوند.

۱۳. مهـدیا! چه سان جانش تهی است آن که تو در باورش منزل داری و چگونه با خاطری آلوده می زییـد آن که در زنـدگی اش، رنگ و عطر و نشانی از

۱- حافظ.

تو نیست.

۱۴. مهدیا! جلوه رنج من این است که در همهمه مهمانی

و در آن لحظه شَهد

دوستانم ز جام شهادت بنوشند، ولی

جرعه ای از قَدَحَش بر لبِ جان من بیچاره نشد

کی نوبت ما می شود، اللّه داند

کی این قفس وا می شود، اللّه داند(۱)

۱۵. مهدیا! آن که خود را نشناسد و هیچ از شناخت رهرو و همراهی، بهره نجوید و راه معرفت و حکومت بر خود را کوتاه و هموار نسازد، زیستن با او سخت خطرناک و بس تلخ و ناگوار است.

۱۶. مهدیا! گرچه دور از تو محنت زده و ناراحتم، ولی راضی ام به تقدیر خداوندی.

۱۷. مهدیا! بخوان، از اشکم بخوان، تحمّل را، صبر را، انتظار غریبانه را.

صبر است مرا چاره هجران تو لیکن

چون صبر توان کرد که مقدور نمانده است(۲)

«اَللّهُمَ انّا شَکْوُو أِلَیْکَ فَقْدَ نَبِیِّنا صَلَوتُکَ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ غَیْبَهَ وَلِیِّنا وَ کَثْرَهَ عَدُّونا وَ قِلَّهَ عَدَدِنا

۱- نگارنده.

۲- حافظ.

وَ شِدَّهَ الْفِتَنِ بِنا وَ تَظاهُرَ الزَّمانِ عَلَيْنا فَصَلِّ عَلى مُحَمَّدٍ وَ آلٍ وَ اَعِنّا عَلى ذلِكَ بِفَتْحٍ مِنْكَ تُعَجِّلُهُ وَ بِضُرٍّ تَكْشِفُهُ وَ نَصْرٍ تُعِزُّهُ وَ سُلْطانِ حَقٍّ تُظْهِرُهُ وَ رَحْمَهٍ مِنْكَ تُجَلِّلُناها وَ عافِيَهٍ مِنْكَ تُلْبِسُناها بِرَحْمَتِكَ يا اَرْحَمَ الرّاحِمينَ.»(۱) بار خدایا، ما از نبود پیامبر ــ درود تو بر او و آلش باد ــ و از غیبت ولیِ مان و از زیادی دشمنان و کمی یار و آشوب های سخت و دشمنی زمانه با ما، به تو شکایت می آوریم. پس بر محمد و آل او درود فرست و به پیروزی از سوی خود شتاب کن. زیان ها را برطرف ساز و با نصرتی که ما را عزیز داری و به وسیله سلطان به حقی که آشکارش می کنی، ما را یاری رسان و با رحمت خود ما را فراگیر و جامه عافیت بر ما بپوشان. به مهربانی تو ای مهربان ترین مهربانان!

۱۸. مهدیا! ورطه های تاریک غفلت، ما را از نزدیک شدن به تو نیز دور می سازد و بی اعتنا به بَلَد راه، از جاده آشنا به بی راهه روانه می سازد. «وَ هُمْ فِي غَفْلَهٍ مُعْرِضُونَ.» (انبیاء: ۱) آنان در دامان غفلت، ثابت قدم نیستند و دور می شوند.

دوست نزدیک تر از من به من است

وین عجب تر که من از وی دورم

۱۹. مهدیا! هر که ستیغ فهمش بیش، لحظه ها و نغمه های رنجوری اش بیش تر. جان و دارایی و تبارم به فدایت! تو که در این میانه آگاه ترینی، چه حالی؟

هر که او بیدارتر، پُردردتر

۱- بخشی از دعای افتتاح.

هر که او هشیارتر، رخ زردتر(۱)

۲۰. مهدیا! دیده ام که افراد بی شماری دانسته و دور از توقّع، به ناروا ستم می کنند؛ از احمق و نادان چه انتظار.

عاقل ار سنگ ز جاهل نخورد، پس چه خورد

صبر از یک دو سه جاهل نکنم، پس چه کنم(۲)

«إِلَی اللّه ِ أَشْکُوا مِنْ مَعْشَرٍ یَعیشُونَ جُهّالاً وَ یَمُوتونَ ضُلّالاً.»(۳) به خدا شکایت می برم از کسانی که عمر خویش را در نادانی می گذرانند و در گمراهی می میرند.

شیخ را باک گر از طعنه خاصان نبود

من چه باکم بود از سرزنش عامی چند

۲۱. مهدیا! خوشم که در جرگه قرآنیان و مهرورزان آل ایمانم و کامم نیز از شوکران تلخ وَش مهجوریت، بهره مند است.

اگر چه مستی عشقم خراب کرد، ولی

۱- مولوی.

۲- علامه حسن زاده آملی.

۳- نهج البلاغه، خطبه ۱۷.

اساس هستی من زان خراب آباد است(۱)

۲۲. مهـدیا! به تجربه دیـده و دریـافتم آن که در جـوانی از خـود مراقبت نکنـد، در دوران پیری و نـاتوانی اش، این مهم محقق نخواهد شد.

۲۳. مهـدیا! وقتی تو نباشـی، زهـد فروشـی، رواج می یابد، روی و ریا رونق می گیرد، کمال نمایی بازاری می شود و اخلاص، گم نام تر از همیشه، در گوشه دل ها کِز می کند.

مغز گفتی نغز گفتن لیک قآنی بترس

ز ابلهان کُند فهم و جاهلان تیره گاه

۲۴. مهدیا! دریافتم هر بی وفایی از مرز باور گریزان باشد و عهد خویش با خدای تعالی بشکند، در ریزشگاه حیا منزل دارد.

۱- حافظ.

بخش چهارم ناز و نیاز

بخش چهارم ناز و نیاز

خواهش، بـا سـرشت و سـرنوشت آدمی، آمیخته است و خواسـتن در همه جـای هستی، سَـریان دارد. کیست که داراست، ولی هیـچ نخواهـد و وجودش، تـداعی گر یک نیاز نباشد؟ بودنِ هر چیز، تپش یک نیازمندی است که راه های اجابت آن در گذر زمان، بسته به گرایش های گونه گونِ بشـری است. از این رو، خردورزانه است که نیازهایمان را از دریچه عمل های بایسته و زمزمه هـای شایسـته و از خزانه دارنـده بخشـنده، سامـان دهیم؛ چه آشـفته خـواهی و خواسـتن از دست و دل تهی، نیـاز انسـانِ درمانده را بیش تر و خوشه سردرگمی اش را پُربارتر می سازد. پس در این بخش، از واسطه فیض در این عالم مدد می جوییم و از او داد می خواهیم.

بنده پیر خراباتم که لطفش دایم است

ورنه لطف شیخ و زاهد گاه هست و گاه نیست(۱)

۱. مهـدیا! ای سـرّ پوشـیده، رخ بنمـا و تنگناهـای زنـدگی بیمـار گونه اجتماعی بشـر را سامان ده و فراز و نشـیب بـدفرجام این ریزشگاه و راه پر لغزش را هموار ساز و نگذار جانی به هرز بگذراند.

۱- حافظ.

ماه کنعانی من! مسند مصر آنِ تو شد

وقت آن است که بدرود کنی زندان را(۱)

۲. مهدیا! مرا از آنانی قرار ده که چون صدایشان می کنی، خاطر خواهانه و فروتنانه اجابت می کنند.

ز امّ القری می رسد کی به گوشم

صدای رسایی که من می شناسم؟(۲)

۳. مهدیا! جفاست اگر خود خواهانه بر گشایش گِره های کار خویش، بر دامن نماز، هم داستان، «اَمَّنْ یُّجیب» بخوانیم و از دعای فرج بمانیم و ظهور و پیدایش رخ مجیب را هم دلانه از زبان آرزو نکنیم!

«اللّهُمَّ کُنْ لِوَلِیِّکَ الْحُجَّهِ ابْنِ الْحَسَنِ الْعَسْکَری صَلَواتُکَ عَلَیْهِ وَ عَلی آبائِهِ فِی هذِهِ السّاعَهِ وَ فِی کُلِّ السّاعَهِ وَلِیّاً وَ حافِظاً وَ قاعِداً وَ ناصِراً وَ دَلیلاً وَ عَیْناً حَتّی تُسْکِنَهُ اَرْضَکَ طَوْعاً وَ تُمَتِّعَهُ فیها طَویلاً».

۴.مهدیا!مبادا با دم فروبستن یا سخن گفتن یا مداخله و منش و کنش ناپسند و وارونه، زندگی سختِ شخصی و اجتماعی کسی را دشوارتر سازم. «اَعُوذُ بِاللّهِ اَنْ اَکَوُنَ مِنَ الْجاهِلینَ.» به خدا پناه می برم از نادانی خویش.

۵. مهدیا! «مَتی نَنْتَفِعُ مِنْ عَذْبِ مائِکَ فَقَدْ طالَ الصَّدی.»(۳) کی از جوشش آب گوارای

۱- حافظ .

۲- سید مهدی فاطمی توفان.

۳- بخشی از دعای ندبه.

ظهور و حضور تو، سودمند می شویم؛ تشنگی به دراز کشید.

۶. مهدیا! مگذار عمر را تنها به قیل و قال بگذرانیم و از حال بمانیم.

افسوس که عمرم همه در قال گذشت

عمرم همه افسوس که بی حال گذشت(۱)

۷. مهدیا! عمر و رونق و رمق دوران جوانی ام را به گوارایی دیدار روی دل انگیز خویش، برکت ده. «اَللّهُمَّ اَرِنِي الطَّلعَةَ الرَّشیدَةَ وَ الْغُرَّةَ الْحَمیدَةَ وَ اكْحُلْ ناظِری بِنَظْرةٍ منىّ إلَيْه.»(۲) بارالها! آن چهره ارجمند و جبین درخشان و ستوده را به من بنمایان و دیده ام را به دیدارش سرمه کش.

۸. مهدیا! به جوانی ات، جوانان ما را دعایی، عنایتی، مرحمتی، لطفی و امدادی.

دلت روشن و وقت، مجموع باد

قدم ثابت و پایه، مرفوع باد

حیاتت خوش و رفتنت بر صواب

عبادت قبول و دعا مستجاب(۳)

۱- نگارنده.

۲- بخشی از دعای عهد.

۳- سعدی.

۹. مهدیا! رویکرد آرزومندانه، نیایش و سوز گداز و گریستنم، برای نگریستن توست.

تو که دل می بری با یک نگاهی

به ما هم کن نگاهی گاه گاهی

۱۰. مهدیا! دورم بدار از دیار کژ اندیشان دین بازی که با رفتارهای زیان بار و وارونه خویش، تو را رنجور می سازند.

ز کوی دیو و ددانی گذشته ام به جوانی

از این گذر تو گذر را خدا کند بپذیری(۱)

۱۱. مهـدیا! پناهم ده از دوست ناباب، کژ انـدیش، هرزه و از خواهش ها و آرزوهای آلوده نفسانی که بینایی دیـده جانم را از من می ستانند و طراوت و شادابی ام را می ربایند و ملول، خسته، تنها و بدفرجام، رهایم می سازند.

۱۲. مهدیا! به تو پناه می برم از همدم خیانت پیشه با نشانه هایی از افول، سرنگونی و گرایش به چاله های کفر و ناباوری.

۱۳. مهدیا! به «مهدیا» گفتن خوشم؛ به پاسخی، خوشْ تَرَکَم بدار.

من چه شایسته آنم که تو را خوانم و دانم

۱- نگارنده.

مگرم هم تو ببخشی که سزاوار تو باشم(۱)

۱۴. مهـدیا! تو را می خوانم تـا بر من رحمت آوری و قلب آتشـینم را آرام بخشـی و زبانه ها و شـراره های آتش درونم را فرو نشانی.

۱۵. مهدیا! چرا از تو نخواهم که تار و پودم، نیاز است و تو به خواسته هایم، دانایی و داراترینی؟

۱۶. مهدیا! خوش دارم وجودم همواره، هم بسته و همونـد نگاه رمز آلود تو باشد و از نسیم نفحات انس و شمیم مشک ختن تو بهره مند گردد.

۱۷. مهدیا! خوش دارم در قلمرو هاله قدسی تو، از قدس و نزهت معنوی بهره مند شوم.

۱۸. مهدیا! خوش دارم مرا از ناچشیدگان مِهر خویش دور سازی و در جرگه مهرورزان دیرینه خود راه دهی. «اَللّهُمَّ اسْلُکْ بی مُحَجَّتَهُ»!(۲) خدایا! مرا به راه او روانه ساز.

۱۹. مهدیا! خوش دارم برهه جوانی ام را به عطش و اشتیاق و دلدادگی خویش تعالی بخشی و این روزگاران را برایم دل پذیر سازی.

۲۰. مهـدیا! خوش دارم خسـتگی پیـچ در پیـچ تحمّـل را از روح و دلم بزدایی، نیرویم دهی و از مرز گله و شـکایت، بر کنـارم داری.

۲۱. مهدیا! خوش دارم تو را درگاهِ عزم و اراده ام بر کاری حاضر و ناظر

۱- سوری.

۲- بخشی از دعای عهد.

بدانم و به برکت حضور و نگاه تو، تصمیم هایم را مبارک گردانم.

۲۲. مهدیا! خوش دارم چونان گذشته از حقد و حسد سرخوردگان و ساده اندیشان کژ رفتار، پناهم دهی؛ به گونه ای که بی اعتنا به آنان، از دیارشان، بگذرم.

دلا ز طعن حسودان مرنج و واثق باش

که بد به خاطر امیدوار ما نرسد(۱)

«وَاجْعَلْهُ اللّهُمَّ مَفْزَعاً لِمَظْلُومِ عِبادِکَ وَ ناصِراً لِمَنْ لا یَجِدُلَهُ ناصِراً غَیْرَکَ.»(۲) بار خدایا، او را پناهگاه بندگان ستم دیده خویش و یار کسی قرار ده که جز تو یاوری ندارد.

۲۳. مهدیا! خوش دارم گاه، تنها باشم و به دور از اندیشه ها، رفتارها، کنش ها، منش ها و بینش های آلوده گونه گون، تلخه، تفاله و کاه، پیشانی ام را با خاک، آشنا سازم. دریچه اشکم را به روی آبادانی بگشایم و خرم و سبز، خود را به سراپرده وحدت کشانده، از درخشش دلاویز آن، سینه ام را گشاده گردانم و بی ادّعا، در جوار تو جای گیرم.

۲۴. مهدیا! خوش دارم رفتار و گفتار و نوشتارم، یادآور تو باشند.

هر که نه گویای تو، خاموش به

هر چه نه یاد تو، فراموش به

۱- حافظ.

۲- حافظ.

۲۵. مهدیا! خوش دارم سست اندیش، زشت گفتار و کژ رفتار نباشم.

۲۶. مهدیا! خوش دارم گوش هایم از سفره حرف های هر کسی، لقمه برندارد و جانم به غذای آلوده و ناپاک عادت نکند.

۲۷. مهدیا! خوش دارم، تو تربیت کننده ام باشی.

۲۸. مهدیا! خوش دارم به هر که می رسم، از تو اشارتش کنم؛ کو آن که از تو بشارتم دهد.

۲۹. مهدیا! خوش دارم، برات آزادی ام از مرگ در حادثه و بستر را، شهادت در راه خداوند قرار دهی که دوستانم از دستان مبارک تو، این هدیه را ستاندند.

کی نوبت ما می شود، اللّه داند

کی این قفس وا می شود، اللّه داند(۱)

«اَللّهُمَّ اجْعَلْنی... مِنَ الْمُسْتَشْهَدینَ بَیْنَ یَدَیْهِ.»(۲) بار خدایا، مرا در پیشگاه و رکاب آن حضرت، از شهیدان قرار ده.

۳۰. مهدیا! چرا در برابر این همه چاله های کفر و ناباوری، تباهی، شکن های مخاطره آمیز و رکودهای اسفبار، با روحی آسیب پذیر و کالبدی به راه مانده، تو را نجویم و از تو پناه نخواهم؟

۳۱. مهدیا! یاری ام ده تا با کسب روزی حلال، راه تربیت فرزندانم را

۱- نگارنده.

۲- بخشی از دعای عهد.

نزدیک و هموار سازم و این یک بار به دنیا آمـدنشان را با لقمه حرام، تباه نسازم.«فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسانُ إِلى طعامِهِ». (عبس: ۲۴) انسان باید به خوراک خویش، دقیق بنگرد.

۳۲. مهـدیا! یـاری ام ده تـا از حسـادت و چنگ انـدازی به آبروی دیگران بر حـذر باشم و زنـدگی ام بر کارهای ناروا، پایـدار نگردد.

۳۳. مهدیا! یاری ام ده تا در حق گرایی و طواف حق، به سنگ و گِل، دل نبندم؛ خود را فریب نداده و بی راهه نپویم.

کعبه یک سنگ نشانی است که ره گم نشود

حاجی؛ احرام دگر بند، ببین یار کجاست

۳۴. مهدیا! یاری ام ده تا بی وفا و هر کاره نباشم و با ناکسان، به هر راهی و جایی، پای نگذارم.

۳۵. مهدیا! یاری ام ده تا ذهن و زبان و روانم به سطحی نگری، خرافه های و افسانه های تباه کننده، خو نگیرد و دیده جانم را کم سو و بی فروغ نگردانم.

۳۶. مهدیا! یاری ام ده تا دل همه دل، در گرو اللّه نهم و از عبادت و بندگی آن عزیز نگریزم.

۳۷. مهدیا! یاری ام ده تا تو را رها نسازم که این هیچ به مصلحت و سود باورمندان تو نیست؛ هر چند تو را گزندی نرسد.

«اَللّهُمَّ اسْلُکْ بِی مُحَجَّتَهُ.»(۱) بار خدایا، مرا به راه او روانه ساز.

۱- بخشی از دعای عهد.

۳۸. مهدیا! یاری ام ده تا زندگی ام بر اندیشه و خرد و قناعت، استوار باشد، نه بر چگونه زیستن هر کسی.

۳۹. مهدیا! یاری ام ده تا تو را همراه شوم، از تو یاد کنم و همدم طیف وارونه کارِ بی مقدار نباشم.

۴۰. مهدیا! من از خدای متعال در تحمّل رخدادهای تلخ و ناگواری های پیش آمده، بیداری، بینایی و تعالی دل و جان و روشنی ناب را آرزو دارم.

۴۱. مهدیا! پیش تر و بیش تر از زیارت، رضایتت را آرزو دارم که بی زیارت می توانم سربلند و دل آرام بگذرانم، ولی بی رضایت تو، روزگاری هر چند هزاران بار به زیارت کعبه و عتبات عالیات رفته باشم، سرافکنده و بدفرجام خواهم بود.

۴۲. مهدیا! من در رونق و رمق دوران جوانی ام، برای دست یافتن به توفیق توبه حقیقی و بازگشتِ بی برگشت، به یاری نگاه و حال و بال تو و مژده وصال ماندگار، سخت نیازمندم.

آلوده ای تو حافظ، فیضی ز شاه درخواه

کان عنصر سماحت بهر طهارت آمد(۱)

۴۳. مهدیا! یاری ام ده تا با بهره گیری از آموزه های زندگی و سخنان پدرانت، به کار و کارایی و دارایی و زندگی دوست، آشنا و بیگانه، چشم آز و

۱- حافظ.

طمع نداشته، هیچ گاه ناجوان مردانه در پی حسادت و خیانت به آنان نباشم.

۴۴. مهـدیا! مردان و پسـران مـا را در نگهبانی از غیرت، ناموس و پارسایی و زنان و دختران ما را در نگهـداری از حیا، عفّت و نجـابت، یـاری کن تا زنـدگی خویش را به دور از وسوسه های بـد انـدیشانِ دور و نزدیک، در خانواده ای نجیب و جامعه ای پاک، به دور از فروپاشی حریم زن و مرد، خوش گوهر و پاک دامنانه بگذرانند.

۴۵. مهـدیا! یـاری ام ده تـا از آمـوزه هـای دین و آیینم دور نمـانم و حرمت آبروی مؤمن در نظرم فروتر از ارزش و ارجمنـدی کعبه نباشد.

۴۶. مهدیا! به «رَبِّ فَلَق»، آبرویم را از نا اهلان واژگون دل و حسودان بدخواه و شرور، ایمن بدار و در حریم امن خویش جایم ده.

۴۷. مهدیا! حج عارفانم آرزوست.

ای دل! اگر عزم دیار یار داری

قصد حجاز و کعبه دیدار داری

شوق شهود حضرت دلدار داری

اول ز دل، نقش سوی اللّه پاک گردان(۱)

۴۸. مهدیا! دوستان مؤمن، حق شناس، شاداب، پُرکار، دیگر گرا، همدل و وفادارم را به تو می سپارم و از همدم و همراه نادان، تنبل، دورو، حق ناشناس،

۱- مرحوم حکیم الهی قمشه ای.

منفعت پرست، خیانت پیشه و دَغَل باز، بیزاری جسته، به تو پناه می آورم.

۴۹. مهـدیا! از قـادر متعال می خواهم که به آه و خون ستم دیـدگان جهان، حرمت کهن سالان و پاکی و سحر خیزی جوانان سعادتمنـدِ این مرز و بوم، ظهور تو، نزدیـک تر و سرافکندگی و درهم شکستگی صهیونیزم و هم دستانِ هم داستان او، این وارونه کارانِ واژگون ساز حقوق بشر و مایه ننگ تاریخ گیتی، زودتر از انتظار، برای همه مقدّر گردد.

در آن نوبت که بندد دست نیلوفر

به پای سر و کوهی دام،

من از یادت نمی کاهم

تو را من چشم در راهم

شباهنگام.(۱)

۵۰. مهـدیا! یاری ام ده تا برای دست یافتن به پول، مقام، هوس تازه، زندگی بهتر یا رسیدن به در آمد بیش تر و پیش تر بودن از دیگران، یک دم دامان جان و شالوده زندگی ام را به خیانت همکار، همدم، دوست یا بیگانه ای آلوده نسازم و سرشتم را از راستی ها و درستی ها نگسلم.

امـام علی علیه السـلام فرمود: «اَكْثَرُ مَصارِعُ الْعُقُولِ تَحْتَ بُرُوُقِ الْمَطامِعِ.»(۲) بیش تر زمین خوردن های خردمنـدان از برق طمع هاست.

۱- نیما یوشیج.

۲- نهج البلاغه، حکمت ۲۱۹.

چنان زی ام که اگر خاک ره شوم کس را

غبار خاطری از رهگذار ما نرسد(۱)

۵۱. مهدیا! به اذن خداوند، از بدی و فرمانبری و دام کفر و ناباوری نفس امّاره و نیز از آسیب و فساد جان های مبتلا، پناهم ده و راه را بر شیطان شعبده باز، سخت و ناهموار ساز.

۵۲. مهدیا! حال که من به فضل خدای متعال، انسان آفریده شدم، پس یاری ام ده تا زندگی ام را با شناخت راه های تو بر توی انسانی، انسان گونه بگذرانم. از خودخواهی خویش رها شوم و با بینش، به پیش گام نهم. از نمایه های ظاهری بگذرم و به نمونه های برتر در نهان خانه دل دست یابم و به شرف حضور در راه های تو در توی آسمانی نایل آیم و با روشنی ناب درآمیزم.

گرچه بُوَد نَفْس مجرّد همه جا جای او

لیک در آن یاری بال تو مرا آرزوست(۲)

۵۳. مهدیا! یاری ام ده تا مهلتم را به غفلت نگذرانم و بسان هوس بازان خدا گریز نباشم.

۱- حافظ. اصل شعر به این صورت است: چنان بِزی که اگر خاک ره شوی کس را غبار خاطری از رهگذار ما نرسد

۲- حافظ .

۵۴. مهدیا! دعایم این است که خِرَد ورزی، ژرف اندیشی و عمل سنجیده و متعبّدانه به آموزه های دینی در میان مردم، امتیاز و هوش و زیرکیِ حقیقی بر شمرده شود، خاستگاه دین فراموش نشود و غفلت از دین متعالی، فرهنگِ سطحی و یک سویه نگری و اسطوره و دین سازی های خودسرانه، پویه های ذهنی مردم را کُند نسازد و آیین آسمانی، پوستینی وارونه با وصله های ناجور و گزاف ننماید و روند شناخت فراسویی و حرکت پیشتازانه و نوید بخش آن از راه، منحرف نشود. این دعایم به آمین تو نیازمند است.

می کند حافظ دعایی، بشنو، آمینی بگو

روزی ما باد لعل شکر افشان شما(۱)

حضرت علی علیه السلام فرموده است: «اَلطّاعَهُ هِمُّهُ الأَکْیاسِ، اَلْمعْصِیَه هِمَّهُ الْأَرْجاسِ.»(۲) همّت زیرکان، پیروی از خداوند و همتِ افراد پلید، معصیت اوست.

زیرکان را در اطاعت از خدا باید شناخت

نی هر آن کس را که آید مهملاتی از دهان(۳)

۵۵. مهدیا! دین گرایی و دین داری جوانان ما را به یُمن ظهور و حضور خویش، ژرف تر و پرورده تر گردان.

۵۶. مهدیا! پیروانت را یاری ده که در آزمونِ دوران کنونی، بر باور نجات بخشی تو استوار باشند و در بحبوحه پایمال شدن حرمت ها و ارزش ها و آماج قرار گرفتن طیف گسترده ای از جامعه انسانی، همه را به ساحت و سایه حضور

۱- نگارنده.

۲- میزان الحکمه، ج ۱۰، ص ۳۶۶، باب ۴۰۲۷، ح ۲۱۰۳۶.

۳- نگارنده.

تو و به میهمانی پرنعمتِ عدالت، آسایش، آسودگی و رفاهِ فراگیر تو فرا خوانند.

۵۷. مهدیا! نگاهی و دعایی که پرورده و در نظر تو دارا شوم.

ای صاحب کرامت، شکرانه سلامت

روزی تفقّدی کن درویش بینوا را(۱)

۵۸. مهدیا! همه امیدم به فرا رسیدن توست. مبادا بینش و منش و زیستنم به گونه ای باشد که پس از آمدنت، به مِهر تو دست نیابم و ناامید، باز تنها بمانم.

۵۹. مهدیا! تو را ذکر خداوند می دانم. از این رو، با تو به سخن می نشینم تا آرامش از دست رفته ام را باز ستانم و نگذارم کسی آن را به یغما برد.

۶۰. مهدیا! مرا بر سفره گسترده و پر نعمت دانش و شناخت و نو اندیشی خویش میهمان گردان و در کوشش و کردار شایسته و آمیخته به معرفت، یاری رسان «اَلسّابِقُونَ السّابِقُونَ، اوُلئِکَ الْمُقَرَّبوُنَ.» (واقعه: ۹ و ۱۰) پیش گامانی که پیشی گیرند، به حقیقت، مقرّب درگاه خدایند.

۶۱. مهدیا! توان و کوشش دوران جوانی ام را به امان و کشش تو می سپارم.

تا که از جانب معشوق نباشد کششی

کوشش عاشق بی چاره به جایی نرسد

۶۲. مهدیا! مرا در طهارت وهم و خیال و پویه های ذهنی ام، یاری ده. «فکر ما در کار ما آزار ماست».(۲)

۱- حافظ.

۲- مولوی.

۶۳. مهدیا! از مِیِ شیطان، رهایم؛ از شراب طهور رحمانی ام، جرعه ای بنوشان.

تو در داد و دِهِش با نام ساقی

مرا پایان میل و اشتیاقی(۱)

۶۴. مهدیا! هزاران سپاس تو را از قَدَحی که داده ای.

روی خوبت آیتی از لطف بر ما کشف کرد

زان زمان جز لطف و خوبی نیست در تفسیر ما(۲)

۶۵. مهدیا! آنم دادی، اینم نیز ده؛ عنایتی که آن چه خواهم بشود.

دانی که به روی یار شرمنده شوم

اشکی به رخم به لب همه خنده شوم

من بود نبوده ام، ز مِیْ بود شدم

گر باز رسانی از می ات بنده شوم(۳)

۶۶. مهدیا! مبادا در شرایط شک و بُهت و گریز سیاست از راستی ها و درستی ها، آلوده شوم و دانسته یا ندانسته، خواسته یا ناخواسته، ابزار دست سیاست بازان ناپاک گردم.

در کف هر کس اگر شمعی بُدی

اختلاف از گفت شان بیرون شدی(۴)

۱- نگارنده.

۲- حافظ.

۳- نگارنده.

۴- مولوی.

۶۷. مهدیا! نسل جوان ما با توجه و دست گیری تو، هر جایی نرود و به هر اندیشه و باور و کاری دست نبرد و هر کسی الگوی او نباشد، تا به سراپرده مِهر انسان کامل راه یابد و از جام جلوه های قدسی او بنوشد و به شوق آید و واله و شیدای تو گردد.

۶۸. مهدیا! مگذار کسی در گذران زندگی ام، مرا با سخن و زمزمه ای یا طرح رفتار و دعوتی، در مرداب و منجلاب شهوت فرو برده، از تو جدا سازد.

چو با دنیا همیشه در تماسم

پناهم ده از آن چه می هراسم(۱)

۶۹. مهدیا! دریغ و حسرت بر جان آن کسی که تو را نپسندد، از تو بد بگوید و تو را در کردار و گفتارش، نادیده انگارد و انکار کند.

شکر ایزد که ز تاراج خزان رخنه نیافت

بوستان سمن و سرو و گل و شمشادت(۲)

۷۰. مهدیا! یاری ام ده تا انتظارم را به انتظار تو رسانم؛ چه تو نیز گشایشی فراخ را چشم به راهی. «بهترین چیز، رسیدن به نگاهی است که از حادثه عشق، تَر است».(۳)

۷۱. مهدیا! عطش دیده ها را سیراب و چشمان کم سوی انتظار را به دیدار

۱- نگارنده.

۲- حافظ.

۳- سهراب سپهری، صدای پای آب، «شب تنهایی خوب»، نشر دارینوش، چاپ اول، بهار ۱۳۷۵، ص ۴۲.

خویش، روشنی و فایده بخش.

دیده را فایده آن است که دلبر بیند

ور نبیند، چه بُود فایده بینایی را(۱)

۷۲. مهدیا! یاری ام ده تا پیش از انجام هر کاری ــ فردی یا اجتماعی ــ چونان شما، به آثار عمل خویش بیاندیشم و هیچ گاه نسنجیده و خودبینانه و آخرت بازانه برای هیچ کاری، حتی به درم و قلم و قدمی، همّت نکنم.

«اَللّٰهُمَّ مَحْیایَ مَحْیا مُحَمَّدٍ و آلِ مُحَمَّدٍ وَ مَماتِی مَماتَ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ.»(۲) بارالها، زندگی ام را مانند زیستن محمّد و آل محمّد و مردنم را مثال مرگ آنان قرار ده.

۷۳. مهدیا! مبادا زیستن چند روزه ام به گونه ای باشد که هیچ گاه نوبت به بندگی خدای متعال نرسد.

۷۴. مهدیا! مبادا پسندِ این و آن به کامم شیرین آید و من از پسند تو بازمانم یا آن را رها ساخته، نپسندم.

۷۵. مهدیا! مثال آنانی نباشم که خود باور نیستند و از بی حالی و تنبلی و مرده وَشی با پندارهای سست و میان تهی، هیچ تلاش و جوشش و ابتکاری ندارند و همواره باری بر دوش اطرافیان خود هستند و بر آنند که خواهش های خویش را به وسیله آنان به انجام رسانند.

۷۶. مهدیا! بی نگاه و دعا و بشارت نَفَس تو بیش تر از پیش در مَغاکِ(۳)

۱- سعدی.

۲- بخشی از زیارت عاشورا.

۳- گودال.

گردون فرو می مـانم، آسـمان، سـجده خویش بر آدم را از یـاد می برد و خوی بخیلانـه پیش می گیرد و بـا حقایق بی کرانش توانی به بـال هـای نـاتوانم نمی بخشـد، نه اوجی و نه عروجی. زمین نیز در این تنهایی، به خویشـی من به خاک نمی نگرد و با اشتها به انتظار روز دیگرم می گردد و سنگینی ام را تنها به آبروی تو بر گُرده اش تحمل می کند.

«یا وَجیهاً عِنْدَاللّه إِشْفَعْ لَنا عِنْدَاللّهِ.»(۱) ای آبرومندِ نزد خدا، از ما در پیشگاه حضرتش، شفاعت کن.

۷۷. مهدیا! دلِ شکسته ام را به تو می سپارم. دلدارم تو باش.

بکن معامله و این دل شکسته بخر

که با شکستگی ارزد به صد هزار دُرست(۲)

۷۸. مهدیا! نااهلِ بی مقدار را بر ما نگمار و امور زندگی مان را به دست نااهلان نسپار.

۷۹. مهدیا! بر گناهانم گواه بودی، بر شرمساری ام گواهی ده.

«أَنَّ بَیْنی وَ بَیْنَ اللّه ِعَزَّوَجَلَّ ذُنُوباً لایَأْتِی عَلَیْها أَلّا رِضاکُمْ.»(۳)

میان من و خدای «عزّوجل» گناهانی است که جز به خشنودی شما از من، برطرف نمی گردد.

۸۰. مهدیا! نگذار به راه دیگر گام نهم و یکّه و تک از دست بروم.

«وَ لا یَزیدُ الظّالِمینَ اِلّا خَساراً(۴).» (اسرا: ۸۲) ستم پیشگان را چیزی جز زیان نخواهد افزود.

۱- بخشی از دعای توسل.

۲- حافظ.

۳- بخشی از زیارت جامعه کبیره.

۴- اسرا / ۸۲.

۸۱. مهـدیا! در وفـای به عهـد پایـدارم دار که بی وفـایی بسـان سوهان، روح انسان را می سایـد، بوی عملش شامه فرشـته های آسمانی را می آزارد و خود را بی خردانه به رایگان، طعمه اشتهای نفْس سرکش می سازد.

گور ظاهر در نجاست ظاهر است

گور باطن در نجاسات سر است

آن نجاسات بویش آید بیست گام

وین نجاست بویش از ری تا به شام(۱)

۸۲. مهدیا! حقوق مردم را محترم بشمارم و در به جای آوردن آن چه بر دوش من است، همّت گمارم و کوتاهی ها و تقصیرها را جبران کنم و از آنـان رضـایت بطلبم، نه آن که بی توجه و بی تفاوت، روزگار بگـذرانم یا چونان دین بازانِ کژانـدیش، بی راهه بپیمـایم و در منجلاب خودسـاخته بر آن باشم تا حقوق پایمال شـده یا دل و شـیشه ای را که شکسـته ام، به پسـند و سود خود، با نماز و طواف و صدقه و روضه بدون پشتوانه و سفره و خیرات مرموزانه، مرمّت سازم.

«اَعَوُذُ بِاللّه ِ اَنْ اَکُونَ مِنَ الْجاهِلینَ.» (بقره: ۶۷) به خدا پناه می برم از نادانی خوش.

۸۳. مهدیا! قلبم را از اندیشه بد، تقلّب و پس رَوی و تیره بختی، باز دار.

۸۴. مهدیا! به صافی و زلالی و پاکی دوران جوانی ات، جوانی ام را دریاب.

۸۵. مهدیا! بر خوشه عرفان و باورم بیافزا که بنده را همواره، چاره ای جز خداوند و چاره سازی جز او نیست.

۱- مولوی.

۸۶. مهدیا! دیده ما بهر دیده ور شدن، بسته به دیدن تو و منتظر نگاه توست.

«مَتی تَرانا وَ نَراکَ.»(۱) کی بر ما می نگری و ما چه وقت به برکت نگاه تو، بینا می شویم؟

شود جهانی به کامم اگر کنی تو نگاهم

امید من که اگر را خدا کند بپذیری(۲)

۸۷. مهدیا! نگاهی به پدرم، گوشه چشمی به مادرم.

۸۸. مهدیا! در زمین، آسمانی ام گردان و در برهه خاکی ام، به پهنه افلاکم ببر و از پَرسه در ناسوت، رهانیده، به بام ملکوتم سُکنی ده؛ چه احساسم دمادم زمزمه دارد که:

مرغ باغ ملکوتم، نی اَم از عالَم خاک

چند روزی قفسی ساخته اند از بدنم(۳)

۸۹. مهدیا! دل و جانم آیینه دار مِهرِ تابناک و ماندگار تو باد وگرنه مهر دیگران، سوسوزنان و جوراجور، گاه هست و گاه نیست.

بنده پیر خراباتم که لطفش دایم است

ورنه لطف شیخ و زاهد گاه هست و گاه نیست(۴)

۹۰. مهدیا! با نگاه شادی بخش خویش، باورم را به آخرتِ بی کران افزون فرما و آن را در ذهن و زبان و کردارم پدیدار گردان؛ چه با اعتقاد و آهنگم به دنیای تنها، همه رفاه و خوشی های فرارسیده از سوی خدای متعال برایم تسویه

۱- بخشی از دعای ندبه.

۲- نگارنده.

۳- مولوی.

۴- حافظ.

حساب رفتار پسندیده ای خواهد بود که گاه در زندگی ام از من بروز می یافت.

«مَنْ کانَ یُرِیدُ حَرْثَ الْآخِرَهِ نَزِدْ لَهُ فِی حَرْثِهِ وَ مَنْ کَانَ یُرِیدُ حَرْثَ الدُّنْیا نُؤْتِهِ مِنْها وَ ما لَهُ فِی الْآخِرَهِ مِنْ نَصِیبٍ.» (شوری: ۲۰) هر کس محصول آخرت را بخواهد، ما بر آن چه کاشته، خواهیم افزود و هر کس تنها محصول دنیا را بخواهد، از همان دنیا به او می دهیم، ولی در آخرت بهره ای نخواهد داشت.

۹۱. مهدیا! با مِهر و معرفت و دانش و بینش ژرف خویش، از زندان نادانی رهایی ام ده؛ چه از آسمان به ناشناخته ها می رسم، از زمین به نادانی می پیوندم، از خویشتنم نیز بی خبرم. معرفتم به خدای عزیز هم هزاران وصله دارد و از هر سو، ندانستن مرا فرا گرفته است.

دیده ای بخشای تا بینا شوم

دانشم آموز تا دانا شوم(۱)

۹۲. مهدیا! فرزندانم را در دوران فتنه و آزمون و انتظار به پناه و نگاه ویژه تو می سپارم.

۹۳. مهدیا! مبادا ندانسته و بی تجربه با خیالاتم یا با قصد آلوده و دروغ های سیاه، کسی را مشورت دهم و او را با نام محبّت یا به اسم دل سوزی به سوی سرنگونی رهنمون شوم.

۹۴. مهدیا! مبادا با گمانم درباره کسی، او را بی آبرو سازم و آزارش دهم.

۹۵. مهدیا! چون آنانی نباشم که وجدان خود را در مهلکه شهوت، شکم و منفعت طلبی، خفه میسازند و در خودخواهی فرو مرده اند.

۱- مولوی.

۹۶. مهـدیا! بیـا و بـا حضور و سـخنان خوش الحـان، ملکوتی، پرجـاذبه و دل نشـین خویش؛ خودبـاوری، خودآگـاهی و کمال خواهی جوانان شیعه را افزون فرما و آنان را از سـرخوردگی، دل زدگی، پندارهای سـست، گرایش های پوچ، نیست انگاری، درماندگی، آسیب پذیری و سقوط، ایمن بدار.

«بِکُمْ اَخْرَجَنَا اللّهُ مِنَ الذُّلِّ وَ فَرَّجَ عَنّا غَمَراتِ الْکُرُوبِ وَ اَنْقَذَنا مِنْ شَـفا جُرُفِ الْهَلَکاتِ وَ مِنَ النّارِ.»(۱) خداوند به وسیله شما، ما را از خواری دور و موج های گرفتاری را از ما بر طرف می سازد و از پرتگاه های هلاکت، نجات می بخشد.

۹۷. مهدیا! بیا که شاد بودن مردم در غیبت تو بیهوده و ملال آور است و با یاد و وجود لطف تو، غمین و افسـرده بودن، بیهوده تر و تلخ تر.

علاج ضعف دل ما به لب حوالت کن

که این مفرّح یاقوت در خزانه توست

من آن نِیَم که دهم نقد دل به هر شوخی

در خزانه به مُهر تو و نشانه توست(۲)

۹۸. مهـدیا! بیـا و غبـار کهنگی، افول، واژگونگی و تحریف هـا و خرافه ها و افسانه های در هم تنیـده و غلوّآمیز را از رخساره اسـلام، پـاک گردان و آن را از انزوا، پژمردگی، محـدودیت هـای جوراجـور، رکـود و بی رمقی، بی رونقی، عقـب مانـدگی، ناخوشایندی و تهمت های ناروا، نجات بخش.

«اَیْنَ الْمُدَّخَرُ لِتَجْدیدِ الْفَرائِضِ وَ السُّنَنِ؟ اَیْنَ الْمُتَخَیَّرُ لِأعادَهِ الْمِلَّهِ و الشَّریعهِ؟

اَیْنَ الْمُؤَمَّلُ لِإِحْیاءِ الْکِتابِ وَ حُدُودِهِ؟ اَیْنَ مُحْیی مَعالِمِ الدّینِ وَ اَهْلِهِ؟»(۳)

۱- بخشی از زیارت جامعه کبیره.

۲- حافظ.

۳- بخشی از دعای ندبه.

کجاست آن که برای تازه گردانیدن فرایض و سنت های دین اسلام، ذخیره شده است؟

کجاست آن که برای بازگرداندن کیش و آیین اسلام، برگزیده شده است؟

کجاست آن که برای زنده کردن قرآن و حدود آن، آرزو شده است؟

کجاست آن که نشانه های دین اسلام و مسلمانان را زنده می سازد؟

۹۹. مهدیا! بیا و جامعه اسلامی را از آفت های بیرونی؛ یعنی کفر و نابودی و از آفت های درونی؛ یعنی دورویی، نفاق و سطحی نگری که زاییده انحراف از آموزه های فرهنگ اسلامی و خطرناک ترین و هولناک ترین آفت درونی است، نجات بخش. مردم را نیز از بند اسارت آثار شوم آن؛ یعنی بدفهمی، ساده اندیشی، درک ضعیف و تحلیل نادرست از حقایق دینی، اجتماعی و ارتزاق از سفره اهل نفاق، کج فهمی، انحصارطلبی، واپس گرایی، مقدس مآبی، فراموش کاری، خرافه پردازی، پای بندی به تعصب های باطل و افراط و تفریط در امور فردی و اجتماعی، آزاد گردان.

«وَلَقَدْ کَتَبْنا فِی الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّکْرِ أَنَّ الْأَرْضَ یَرِثُها عِـبادِیَ الصّالِحُونَ.» (انبیا: ۱۰۵) در زبور پس از ذکر (تورات) نوشته ایم: بندگان شایسته ام (حکومت) زمین را به ارث خواهند برد.

«إِنَّ الأَرضَ لِلّهِ یُورِثُها مَنْ یَشاءُ مِنْ عِبادِهِ وَالعاقِبَهُ لِلْمُـتَّقِـینَ.» (الاعراف: ۱۲۸) زمین از آنِ خداوند است و او به هر که خواهدش، وامی گذارد و فرجام نیک از آنِ خود نگهداران است.

۱۰۰. مهدیا! مبادا که در فراز و فرود اندیشه های ما و در پیچ و خم چگونه زیستنمان، فراموش شوی و ناخواسته، تنها و غریب بمانی. «ترسم این است در این شام، فراموش شوی تا دم صبح».

بخش پنجم دولت فیض

بخش پنجم دولت فیض

دوران ظهور، ثمره همّت و کوشش پیامبران و اولیای الهی، پاداش انتظار، تحقق آرزوی دیرینه فطرت بشری، پایان غربت و تنهایی، کرانه کفر و ناباوری، فروپاشی نفاق و دورویی و خیانت و ستم، دوران همراهی آسمان و زمین با انسان کامل، جلوه سجده فرشتگان بر آدم، روزگار برپایی دولت فیض و زنده شدن ملت ها، تجلی دمادم فیّاض مطلق، زمانه سرفرازی حق و درستی ها و راستی ها، موسم همدلی و صعود از پلّکان ملکوت، فصل شکفتن و سعه اخلاص و عمل، صبح زمان، هنگامه رهایی و نماد نیک فرجامی آفرینش جهان است.

ما در این بخش، به گوشه هایی از ویژگی ها و آثار این دولت فیض پرداخته ایم.

هله ای گروه امامیان بکشید هلهله این زمان

که ظهور دلبر ما عیان شده فاش و ظاهر و برملا(۱)

۱. مهدیا! حکومت یکپارچه و فراگیر و جهانی تو را که سراسر عدالت، امنیت، آزادی، نوزایی فرهنگی، تربیت، برکت، رفاه، آسایش و ترقی است، خاطر خواهانه و مشتاقانه به انتظار نشسته ایم.

«اَللّهُمَّ إِنّا نَرْغَبُ إِلَیْکَ فِی دَوْلَهٍ کَریمَهٍ، تُعِزُّبِهاالْإِسْلامَ وَ اَهْلَهُ وَ تُذِلُّ بِهَا النِّفاقَ وَ اَهْلَهُ وَ

۱- صحبت لاری.

تَجْعَلُنا فیها مِنَ الـدُّعاهِ إِلی طاعَتِکَ وَ الْقادَهِ إِلی سَبیلِکَ وَ تَرْزُقُنا بِها الْکَرامَهَ الـدُّنْیا وَ الْآخِرَه.»(۱) بار خدایا، به درگاهت مشتاقِ دولت کریمه ای هستیم که به واسطه آن، اسلام و مسلمانان را عزیز و نفاق و منافقان را خوار و ذلیل گردانی. ما را در آن عصر از کسانی قرار دهی که مردم را به طاعت تو فراخوانده، به راه تو رهنمون می شوند. کرامت دنیا و آخرت را در آن دولت، روزی ما فرما.

۲. مهدیا! به بوی نافه ظهور و حضور تو، فطرت های به خواب رفته، آرام آرام بیدار می شوند؛ دفینه های خِرد، مُهر راز درون خویش را می گشایند و همه را به نمایش می گذارند. نعمت ها، سنتها و باورهای فراموش شده، در جوار و جرگه تو زنده می شوند و در معرکه عمل، رونق می یابند.

ساقیا! برخیز و در ده جام را

خاک بر سر کن غم ایام را

با دلارامی مرا خاطر خوشت

کز دلم یکباره برد آرام را

صبر کن حافظ به سختی روز و شب

عاقبت روزی بیابی کام را(۲)

۳. مهدیا! جمعه، تو را انتظار می کشد و چون از ظهر بگذرد و تو نیایی، ناامید و دژم، پایان روز، هنگام غروب، همه را دلگیر می سازد.

۴. مهدیا! ظهور، حق توست؛ وای بر من اگر جای تو را گرفته یا سبب غیبت و تأخیر تو باشم.

۱- بخشی از دعای افتتاح.

۲- حافظ.

۵. مهدیا! به وجود تو، نبات می روید و به رویش تو، عدالت؛ که: «بِیُمْنِکَ رُزِقَ الْوَری وَ بِوُجودِکَ ثَبَتَتِ الْأَرْضُ وَ السَّماءُ.»(۱) به یُمن حضور تو، همه روزی دارند و به برکت وجود تو، زمین و آسمان پایدار است.

۶. مهدیا! گاه از دوری تو، دل تنگ می شوم و قلبم می سوزد. چشمانم شعله می کشد، اشکم می جوشد و احساسم فریاد بر می آورد: «اَیْنَ مُعِزُّ الْأَوْلِیاءِ و مُذِلُّ الْأَعْداءِ؟ اَیْنَ جامِعُ الْکَلِمَهِ التَّقْوی؟ اَیْنَ بابُ اللّه ِ الَّذی مِنْهُ یُؤْتی؟ اَیْنَ وَجْهُ اللّه ِ الَّذی اِلَیْهِ یَتَوَجَّهُ الْأَوْلِیاءُ؟»(۲) کجاست عزّت بخش دوستان و خوار کننده دشمنان؟ کجاست دارنده کلمه تقوا؟ کجاست دروازه خدا که از آن وارد می شوند؟ کجاست وجه اللهی که دوستان به وسیله او به سوی خدا متوجّه می شوند؟

۷. مهدیا! چرا به دولت تو خوش نباشم که پر آوازه ترین، برجسته ترین و ایده آل ترین حکومتِ تجدّدخواهِ نواندیش، خردگرا و جاودانه دینی و جهانی است که آفرینش به عمر خود دیده است؟

۸. مهدیا! چرا خود را به ظهور تو امید نبخشم که ظهور تو، پایان نفاق و ستم و سختی و غم و اندوه و غربت و محرومیت است؟ «اَللّهُمَّ اکْشِفْ هذِهِ الْغُمَّهَ عَنْ هذِهِ الْأُمَّهِ بِحُضُورِهِ وَ عَجِّلْ لَنا ظُهُورَهُ.»(۳) خداوندا! با حضور و ظهورش، گرفتاری ها را از امت اسلامی بر طرف ساز.

۹. مهدیا! تو پیشوای همه ای و این مقام تنها تو را سزاست؛ چه به نهضت و تدبیر تو، دوران سستی ها، خامی ها، کژی ها و پوچی ها پایان می گیرد و عمر دو

۱- بخشی از دعای ندبه.

۲- بخشی از دعای ندبه.

۳- بخشی از دعای عهد.

رویی، سرنگونی، انحراف، تباهی و اندیشه های فرسوده، پایان می یابد و در پرتو آن، تأمین نیازمندی ها و خیال امنیت و آسایش، این آرزوی دیرینه بشر، تحقق می پذیرد و گرایش به خوبی ها، پاکی ها، راستی ها و درستی ها افزون می گردد و جهان را فرا می گیرد. آن گاه جامعه ای نوین و ایده آلِ جهانی با حکومتی شایسته و دینی با قانون های بایسته و نوید بخش، به سود قشرهای گونه گون بشر، پایه گذاری می شود.

«بَقِیَّهُ اللّه ِ خَیْرٌ لَکُمْ أَنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنینَ.» (هود: ۸۶)(۱) ماندگار خدا برای شما خیر ــ سودمند و مورد نیاز ــ است اگر باور کنید.

«أفَغَیْرَ دینِ اللّه ِ یَبْغُونَ وَلَهُ اَسْلَمَ مَنْ فِی السَّمواتِ وَالأَرْضِ طَوْعا و کَرْها وأَلَیْهِ یُرْجَعُونَ.»(۲) (آل عمران: ۸۳) آیا جز دین خدا را می جویند؟ با این که آن چه در آسمان ها و زمین است خواه و ناخواه تسلیم اویند و به سوی او باز خواهند گشت.

۱۰. مهدیا! بیا که انگیزه ها، شایستگی ها، همدلی ها، ارزش ها و رویکردهای روحانی، خداپرستانه و آخرت گرایانه، تو را انتظار می کشند. «وَنُرِیدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَی الَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الوارِثِینَ»(۳) (قصص: ۵) ما اراده کرده ایم که گروه مستضعفِ در زمین را، پیشوایان مردم و وارثان حکومتِ زمین قرار دهیم.

۱۱. مهدیا! بیا که صهیونیزم در نبود تو جرأت یافته است و فلسطین را در

۱- از امام باقر علیه السلام روایتی است که «بقیه اللّه ...» را حضرت مهدی علیه السلام دانسته اند. نک: بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۱۹۲، ح ۲۴.

۲- از امام باقر علیه السلام و امام کاظم علیه السلام روایت است که این آیه را به عصر ظهور تفسیر کرده اند. نک: تفسیر نورالثقلین، ج۱، ص ۳۶۲، ح ۲۲۹ و ۲۳۰؛ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۰۷، ح ۸۱ و ۸۲ ذیل آیه یاد شده.

۳- از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام روایتی است که این آیه را ویژه امام مهدیعج دانسته اند. نک: تفسیر برهان، ج۳، ص ۲۲۰، ذیل آیه یاد شده.

کام خود فرو می برد و به اسلام و جامعه اسلامی، پوزخند می زند.

«وَقاتِلُوهُمْ حَتّی لا تَکُونَ فِتْنَهٌ وَیَکُونَ الـدِّینُ لِلّهِ.»(۱) (انفال: ۳۹) با کافران بجنگیـد تا فتنه ای بر زمین باقی نمانـد و تمام دین از آنِ خدا باشد.

۱۲. مهـدیا! بیـا که زمان کنونی را بـدون تو و با این همه بیچارگی و ناتوانی و نیاز، دوران توسـعه ارتباطات و انفجار اطلاعات نامیده اند؛ ندانم آن گاه که با ظهور و حضور تو، دروازه دانش به روی بشـر باز می گردد و راز سـر به مُهری نمی ماند و تمام نیازمندی های انسان سامان می پذیرد، این خماران یک شبه، آن دوره فیض دمادم و شُـرب مدام و دولت موعود و آثار آن را چه نام خواهند نهاد؟

۱۳. مهدیا! تو نه دوری و نه آمدنت دیر است؛ تو زودتر از انتظاری.

«أَنَّهُمْ یَرَوْنَهُ بَعیداً وَ نَراهُ قریباً.» (معارج: ۶ و ۷) آنان دورش می بینند و ما نزدیک می بینیم.

۱۴. مهـدیا! کس به تو مانند نیست؛ تو نیک نهاد، نیک خو، نیک رو، نیک منش، نیک خواه، نیک محضـر، نیک اختر و نیک فرجامی.

جمال یوسف مصری شنیدی؟

تو را خوبی دو چندان آفریدند

سراپایم فدایت باد و جان هم

که سرتاپایت از جان آفریدند(۲)

۱۵. مهدیا! بی گمان، زیارت شما، نشانه رضایت تان نیست؛ چه انسان، بی

۱- از امام باقر علیه السلام روایتی نقل شده است که این آیه را به عصر امام مهدیعج تأویل کرده اند، نک: تفسیر مجمع البیان، ج ۴، ص ۸۳۴؛ تفسیر صافی، ج ۳، ص ۳۴۰ ذیل آیه یاد شده.

۲- عراقی.

مراقبت و بـدون بـازگشت از گذشـته پَلَشت، بـا زیارت و تظاهر به سرسپاری و شایسـتگی، خود را همگون و وابسـته اهل بیت علیهم السلام نمایاندن، پاره سنگ سختی را می ماند که در جوار چشمه زلالی پای نهاده، مسیر آن را منحرف ساخته و از آن، جرعه ای هم ننوشیده باشد.

«فَهِی کالْحِجارهِ اَوْاَشَدُّ قَسْوَهً.» (بقره: ۷۴) مانند سنگ یا سخت تر از آن.

«رَضُوا بِالْحَیوهِ الدُّنْیا وَ اطْمَأَنُّوا بِها وَ الَّذینَ هُمْ عَنْ ایاتِنا غافِلُونَ.» (یونس: ۷) به زندگی دنیا راضی شده، به آن دل خوش داشتند و از آیات ما غفلت ورزیدند.

عنایتی که کیمیای هستی و آسایش دو گیتی ام چون بندگان حقیقی، خشنودی خداوند و خرسندی تو باشد.

«رَضِیَ اللّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ذلِکَ الْفَوْزُ الْعَظیمُ.» (مائده: ۱۱۹) هم خدا از آنان خشـنود است و هم آنان از خداوند. این است رستگاری بزرگ.

«رَضِیَ اللّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ اُولئِکَ حِزْبُ اللّهِ، اَلا أَنَّ حِزْبَ اللّهِ هُمُ الْمُفلِحُونَ.» (مجادله: ۲۲) هم خدا از آنان خشنود است و هم آنان از خداوند. آنان «حزب الله» هستند و آگاه باشید که «حزب الله» از رستگارانند.

۱۶. مهدیا! دنیا، پیش از ظهور تو، به دالان و تونل تاریک، محدود، پر مخاطره، چراغ های مصنوعی می ماند که ما در آن می بایست با مراقبت و احتیاط و تدبیر، باورمندانه به انتظار دوران فروغِ طبیعی و فراخ زمانه ظهور تو پیش رویم.

«یَهْدِی بِهِ اللّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوانَهُ سُبُلَ السَّلامِ وَیُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلیَ النُّورِ بِإِذنِهِ وَیَهْدِیهِمْ إِلی صِراطٍ مُسْتَقِیم.» (مائده: ۱۶) خداوند به وسیله او کسانی را که از پی خشـنودی او راه سـلامت می پویند، رهنمون می شود و آنان را از تاریکی به نور وارد ساخته، به راه راست

هدایت می کند.

شب ظلمت و بیابان به کجا توان رسیدن

مگر آن که شمع رویت به رهم چراغ دارد(۱)

۱۷. مهدیا! ذرّه ذرّه حضورم در پیچاپیچ زندگی، وام دار وجود توست و در فراز و فرود آن، چشم انتظار، به ظهورت امید بسته است. «یا رب مکن امید کسی را تو ناامید».

۱۸. مهدیا! تو خواهی آمد. به روزگار نامبردار تو که از نصیبه ازل به غمزه چشم خمار تو رنگ الفت و طرح محبت دارد سوگند، تو خواهی آمد. «وَیَوْمَئِذٍ یَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ.» (روم: ۴) در آن روز مؤمنان شاد می شوند.

خاکِ افلاک نور است

گرد راه بر روی آن رخساره اش بنشسته است

آخر از راه ایمان باز می آید

نور دارد این خبر.(۲)

۱۹. مهدیا! خاک دل جامعه بشری به نسیم جان بخش و روح افزای تو، از خواب آشفته و بی خبری زمستانی بیدار خواهد شد و رویش شکوفه های بهاری با عطر دل انگیز آگاهی و نماد توحیدی، سرتاسر آن را فرا خواهد گرفت و گوارایی میوه های آن، کام زندگی بشر را شیرین خواهد ساخت.

ز کوی یار می آید نسیم باد نوروزی

۱- حافظ.

۲- نگارنده.

از این باد ار مدد خواهی، چراغ دل بر افروزی(۱)

«اِعْلَمُوا اَنَّ اللّهَ یُحیْی الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها.» (حدید: ۱۷) بدانید که خداوند، زمین را پس از مرگش، زنده خواهد ساخت.

۲۰. مهدیا! پس از پیدایش چشم ناپیدا و بینای تو، هر گم گشته ای، راه خود را باز یابد و به پژواک بر آمده از حنجره تو، خدا گرایی در خاستگاه خویش، آرام، منزل گزیند و نورزیبای ایمان تا پستوهای دل ها و اندیشه ها را فرا گرفته و روشن می سازد.

«وَ إِنْ مِنْ أَهْـلِ الْکِتـابِ إِلاّـ لَیُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَیَوْمَ القِـیامَهِ یَکُونُ عَلَیْهِمْ شَهِـیداً.» (نساء: ۱۵۹)(۲) هیچ یک از اهل کتاب نیست جز آن که پیش از مرگ، به او ایمان آورند.

۲۱. مهدیا! از پس ابر غم بار، برآ که تابش تو، پایان غریبی قرآن و غربت عترت و کرانه تنهایی و بی کسی است.

«وَعَدَ اللّهُ الَّذِینَ آمَنُوا مِنْکُمْ وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ لَیَسْتَخْلِفَـنَّهُمْ فِی الأَرْضِ کَما اسْتَخْلَفَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَیُمَکِّـنَنَّ لَهُمْ دِینَهُمُ الَّذِی ارْتَضـی لَهُمْ وَلَیُبَدِّلَـنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً یَعْبُدُونَنِی لا یُـشْرِکُونَ بِی شَیْـئاً.» (نور: ۵۵)(۳) خداونـد به کسانی از شما که ایمان آورده و عمل شایسته انجام دادند، وعده داده است که آنان را در زمین جانشین قرار دهد، همان گونه پسندیده [در جهان]استقرار خواهد بخشید و ترس و هراسشان را پس از وحشت، به

۱- حافظ.

۲- از امام باقر علیه السلام ذیل آیه یاد شده تفسیری درباره حضرت مهدیعج نقل شده است. نک: تفسیر درّ المنثور، ج ۲، ص ۴۲۷ ذیل آیه یاد شده.

۳- در روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نقل شده است که این آیه را به شرایط و زمان ظهور امام مهدیعج تفسیر کرده اند. نک: منتخب الأثر، فصل ۲، باب ۱، ص ۱۵۰.

آرامش و امنیت، مبدّل خواهد ساخت تا تنها مرا بپرستند و شریکی برایم قرار ندهند.

عالم تمام گشت و به پایان رسید عمر

ما هم چنان در اول وصف تو مانده ایم(۱)

۱- سعدی.

دفتر دوم: ندبه های انتظار

اشاره

دفتر دوم: ندبه های انتظار

شهاب الدین رهنما

صبح سخن

صبح سخن

ای سبزتر از بهار! برگرد، بیا

ای معنی انتظار! برگرد، بیا

این کوچه بدونِ تو پُر از دل تنگی است

آرامشِ بی شمار! برگرد بیا

آن گاه که می خواهی از کسی بنویسی که جهان تشنه دیدار اوست، چقدر سخت می نماید. البته وقتی عشق با تو همراه می شود، نوشتن و با مُنْتَظَر دردِ دل کردن آن چنان آسان می شود که توصیف نمی توان کرد!... و آن گاه نوشتن آسان تر می شود که خودِ موعود به سُراغت آید، تو را از خواب های پریشان رهایی بخشد و پرواز در آسمانِ معنا را به تو بیاموزد.

آن چه به نام ندبه های انتظار بر این صحیفه رنگین نقش بسته است، حاصلِ دل تنگی و دل مشغولی های پاک و معصومی است که لحظه های تولّدشان را هیچ گاه فراموش نخواهم کرد. لحظه هایی که از آسمان فرود می آمدند؛ به

دستانم توانِ نوشتن می دادند و نگاهم را از شور و شوق و شیدایی سرشار می کردند.

این روزها، غبارهای کدورت آن چنان آینه های دلِ آدمیان را به تصرّف خویش درآورده است که شاید این نوشته ها مجالی برای ظهور نیابند و دل های غبارآلود و سیمانی را با خویش هم صدا نکنند. با این حال اطمینان دارم که در انبوه این آدم های رنگارنگ، دل هایی نیز یافت می شوند که با خدای خویش آشتی کرده اند. این دل ها هیچ گاه اجازه نخواهند داد که غبارهای توهّم، آینه هایشان را در بندِ خود درآورند؛ دل هایی که اشتیاق رُستن و رَستن را در خویش پرورش می دهند، یادِ معصومان را عزیز می دارند و کوچه پس کوچه های زندگی را تنها برای تماشای جلوه ای از جمال فریبایشان در می نوردند.

ندبه های انتظار حاصل خلوت های ناب این دل سودایی اند و همه آن ها را به دل هایِ مشتاقی تقدیم می کنیم که در پهن دشتِ خلوت و تنهایی خویش، عاشقانه و عارفانه راه می سِپُرند تا آسمانی شوند.

با این دلِ تنگ، آشنا می طلبم

پیوسته تو را، تو را، تو را می طلبم

هرچند زیارتت بسی دشوار است

دیدار تو را من ز خُدا می طلبم

ندبه اول: قاب زمان

ندبه اول: قاب زمان

تا چنـد می توان در قاب زمان، تصویر ثانیه ها را به تماشا نشـست؟ کوچه ها غرق انتظار تو و دل ها نوحه گر بازگشتِ توانـد؛ چون تنها تو توانِ آن را داری که آرامشان کنی.

بهار آور!

آن گاه که باغ از بوی خوش خواب پُر می شود، چشمی به یاس ها نمی اندیشد و دستی، پنجره ها ی تنفّس را به رویشان نمی گشاید تا هوایی بچشند و یاس های زرد از باران عطش در خویش پرپر نشوند.

چگونه می توان سایه سار دل تنگی را پشتِ سرگذاشت و با صعود از نردبان تمنّا، آسمانِ بَسط و تماشا را تنفس کرد؟

چگونه می توان در آسمانی که سنگ ها، بال می شکنند، ترانه های پرواز را ترنّم کرد؟

از آبیِ صـداقت پُریـم و از لطـافت ایمـان سـرشار، ولی در بی کران پرواز، ناگهـان سـنگ هـا قـد می کشـند و می کوشـند تا عروجمان را به کژراهه برند.

ای آرزوی ماندنی!

این خیـل یـاس های عطش آلود چشم در راهنـد تا از آسـمان، پنجره ای گشوده شود و بارانِ عشق و رویش آن چنان بر لحظه های دل تنگشان ببارد که سرمستِ تبسّم و ترنّم شوند و تشنگی تا همیشه از باورشان بکوچد.

یا مهدی، ای کرامتِ آبی!

عطشناکی مان را دلیل آب تویی.

ما را دریاب.

ندبه دوم: عابر آسمان ها

ندبه دوم: عابر آسمان ها

عابر آسمان ها، سلام!

لختی درنگ کن! می خواهم از پرتو نگاهت جامی سازم تا دلدادگی هایم را در آن جام آسمانی، جای دهم.

لختی درنگ کن. باید با تو باشم. صادقانه می گویم: دست هایم پر از نیاز است!

همیشه می اندیشم تو آمده ای و سوار بر گُرده ابرها، آسمان هستی ام را به تماشا نشسته ای؛ آسمانی که تک ستاره ای در دور دست ها دارد، ولی نشانی از آن به چشم نمی آید. تک ستاره ای که قامتِ سبزش نگاه همه سبزپوشان و سبزاندیشان را به حیرت وا می دارد.

آری، همیشه می اندیشم که تو آمده ای، ولی آن گاه که به آسمان گرفته ام باز می گردم، باز نشانی از تو نمی بینم و من، لایه لایه در خویشتنِ خویش می شکنم.

آی عابر آسمان ها!

بی بال مانده ام، ولی شوق پر گشودن هنوز در نگاهم پرپر می زند و در پیِ آنم تا روزی بازآیی و مرا با این بال های مجروح، به پرواز درآوری و روح عطشناکم را از جاری نگاه خدا سرشار کنی.

همیشه می اندیشم پرواز با تو، حتّی با بال های مجروح، کمال خوشبختی است.

ندبه سوم: آفتاب امید

ندبه سوم: آفتاب امید

شکوفه تنهایی بر شاخه روحم آویخته است. برای گریز از آن و دست یافتن به آرامشی ماندگار، به هر سو هجوم می برم بی آن که بخواهم. می دانی چه می گویم؟ حسّ غریبی است، چیزی که توان بیانش را ندارم!

لحظه ها را گام به گام پرپر می کنم و اندیشه جوینده ام در جست وجوی دستانِ لطیفِ تو هر لحظه زخم تازه تری را بر پیکرش به تماشا می نشیند.

می خواهم آشیانه ای در ملکوتِ سکوت برپا کنم. شاید از این مدار به خزانه غیبِ تو راه یابم.

گاه برای رسیدن به آستان دلپذیرت، با شعر در می آمیزم. با چشمانِ شعر، غروبِ انتظار را به تماشا می ایستم و با گلوی شعر، شروه های آمدنت را فریاد می کنم.

من با شعر مأنوسم، ولی از شعرهایی که بادهای ملالت در گوش ها جار می زنند، سخت دلگیرم؛ چرا که هیچ بوی تو را ندارند.

شعرهای باد تنها توهّمند و خیال. می خواهند سردمان کنند و راه رسیدن به عرش تماشای تو را بر ما ببندند. بادهای ملالت نمی دانند که دل های مشتاق تنها از بوی شعرهایی آسمانی می شوند که از تو پُر باشند؛ شعرهایی که عطوفتی آسمانی را در خویش رویانده و گرمِ گرم باشند؛ شعرهایی که رسیدنت را فریاد کنند.

از لابه لای پرده عصمتِ خدا، دستانم را تماشا کن؛ دست هایی که خالی مانده اند و حتّی دیواری نیست تا تکیه گاهشان شود.

دلم را ببین که از بی پناهی به هر دری می زند، ولی کسی روی خوش نشانش نمی دهد. می بینی چگونه در جاده های لغزنده سرگردانی، شتابان و پُر هراس راه می پوید؟

آن گاه که لحظه ها دست در دستِ هم می گذرند و باز نشانی از تو به چشم نمی آید، به تماشای دلم بیا و بنگر چسان خاموش و غریبانه به نگاه خونین غروب چشم می دوزد!

آفتابِ اُمید، طلوع رُخسارت را بشارت داده و پنجره دلم عاشقانه تر از همیشه، تپیدن را به زمزمه نشسته است. گوش کن، صدایش را می شنوی؟! در جست وجوی توست.

بازآ دستان بهار آور!

ندبه چهارم: بال های احساس

ندبه چهارم: بال های احساس

بال های احساسم را می گشایم و در دریای اندیشه غوطه ور می شوم؛ دریایی که حوالی کلبه ای غریب را فتح کرده است... موج هایش لحظه به لحظه کوبنده تر می شوند و کلبه، آرام آرام سرگردانی اش را زمزمه می کند.

دلم می لرزد؛ دست هایم بسته است؛ پاهایم را بُریده اند وا جازه پروازم نیست. حتّی اگر اجازه ای باشد، چگونه به سکونِ خویش پایان دهم وقتی که بالی برای پرواز نباشد؛ وقتی که پای سفر نیست و جاده را گرگ های وحشی قرق کرده اند؟!

خسته شده ام. حتّی از نَفَس های کم رنگی که گاه دلِ شیشه ای ام را به تپش وا می دارند، متنفّرم. احساس می کنم حتّی یک لحظه تنّفر از تنفّس نیز بیهوده است.

آه، بشکوه من!

تا کی باید زمین گیر شد و با چشم های پریشان، افق های انتظار را نگریست و گریست؟!

لحظه ای در سکوت، به دوردست خیره می شوم. ناگاه کسی به سان نسیم سرخوش سحری بر موج ها جاری می شود. او را می بینم که زنبیل مهربانی بر دوش، خوشه خوشه آرامش را بر بستر آب ها می افشاند.

هرچه که او پیداتر در چشم می نشیند، آسمان هم آبی تر به تماشا می ایستد.

به طرفم می آید و آن گاه چشم هایش، لبخندی آسمانی به چشم های پریشانم هدیه می کنند.

انگشت آرامشش با اشارتی، کلبه غریب را به بشارتی می نوازد. آن گاه کلبه موّاج با بال های زرّین به پرواز درآمده،دور می شود، دور دور.

سرانجام، در لحظه ای که اشک حیرت و شوق، راه دیده ام را بسته است، می بینم کلبه در آغوشِ دستان بزرگش، آرامش ناپیدای خویش را تنگ در آغوش می کشد.

لحظه ای به آسمان خیره می شود، آسمانی که لبریز از تاریکی هاست و تنها لکّه های کوچک نور در وسعت بی انتهایش در پیچ و تابند. ستارگان بی رمق در دریای آسمان دلواپس نشسته اند و به دستانش چشم دوخته اند. نفس هایشان به شماره افتاده است و من می اندیشم که بی گمان آنان نیز از نفس کشیدن خسته شده اند.

در چشم به هم زدنی، دستان بلندش، کلبه ای پر از ستاره های عاشق را با ستاره های آسمان پیوند می دهد. کلبه نورانی تر از همیشه در چشم ها می رقصد.

شیپورهای وصال، صحیفه آسمان را از آوازی که روح را به تصرّفِ خویش در می آورد، سرشار می کنند.

فرشته ها فوج فوج به دیدار ستاره های نورسته می آیند و مژده آمدنشان همه جا را عطرآگین می کند.

امّا نه! گویا همه یافته هایم تنها رؤیایی بیش نبود؛ رؤیایی که زود تولّد می یابد و زودتر از گاه تولّدش، زندگی را بدرود می گوید.

ببین! با تمام وجود، منتظرت نشسته ام؛ با دست هایی بسته، پاهایی خسته و چشمانی که خویشاوند آبشارند.

آخر تا کی انتظار؟!

ما تنهاترینیم! پس بیا و مونس تنهایی مان باش.

ای عابر آسمان ها!

چه وقت بر مسندِ نگاهم تکیه خواهی زد؛ چه وقت؟!

ندبه پنجم: بوی بهار

ندبه پنجم: بوی بهار

گوشه ای نشسته است و سر در گریبان خویش فرو برده، نای حرف زدن ندارد. می خواهد سکوت کند و لحظه هایش را از برکتِ بوی تو لبریز سازد، بیچاره روح من!

باز هم لحظه ها آمدند و رفتند، بی آن که بدانم چگونه!

زمان می شتابد و با همه سرعتش، لحظه هایی را در ذهنم می رویاند که هیچ گاه رسیدنشان را باور نداشتم و با گذر از همین لحظه هاست که یادت سبزتر در باورم قد می کشد.

هوای دلم را از بهار سرشار کرده ام، ولی تو نیستی که بوی گل هایش را نفس بکشی؛ تو نیستی که عطشناکی شان را جواب دهی و بر قامتشان، جامه طراوت و زیبایی بپوشانی.

موعود!

بهار چهره گشاده است و سبزه ها قد کشیده اند. هرچه خویشتن را با درخشندگیِ نگاهشان سرگرم می کنم، دلِ بازی گوشم، آرام نمی گیرد.

به باغش می برم؛ انبوه گل ها به احترامش بر می خیزند و هلهله کُنان، ترانه های رویش سر می دهند. گوشش از صدای شکفتن پُر است، ولی باز تو را بهانه می گیرد.

باور کن از دستِ این دلِ ناشکیب خسته شده ام!

باور کن، به این دلی که لحظه به لحظه اشتیاق حضور تو را فریاد می زند، نمی دانم چگونه بفهمانم که لایقِ بوییدنِ عطرنابِ نرگس نیست!

روح تشنه ام را تماشا کن. می بینی چگونه می لرزد؟! روزهایی که هوای کوچه زمستانی بود، می گفتم شاید از سردی هواست که این سان می لرزد، ولی اکنون که کوچه را بوی بهار آکنده است، باز هم در دریاچه هراس و پریشانی دست و پا می زند. تماشایش می کنی؟!

دیروز گفتمش: «آخر تا کی؟»

سرش را بلند کرد. چشم های نامرئی اش را به چشم هایم دوخت و با اشاره ای گفت: «تا بازگشتِ او!»

پس چرا نمی آیی؟ مگر نمی بینی سکوت در تمام وجودش انتشار یافته است و حتّی برای بیانِ پاسخم، لب های ترک خورده خویش را نمی گشاید؟ مگر نمی بینی با طلوع بهار، روحم یخ بسته است؟!

این روزها، بی تو بودن سبب می شود تا سردی درد، قامتِ نورسته گل های باغ را بلرزاند و اندیشه پرواز در آشیانه ها در بند شود.

ای رؤیای صادق!

بی تو احساس می کنم هوای کوچه زمستانی است.

باور کن، بی تو بهاری نیست.

ندبه ششم: عطش روح

ندبه ششم: عطش روح

کی می آیی؟

امشب همانندِ شب های دیگر، زخمه ای غریب تارهای دلم را می نوازد، ولی ضربه ها امشب، آشفته و شیدایم می خواهند.

اشک ها قطره قطره از آسمانِ نگاهم فرود می آیند؛ احساسم شعله ور می شود و با لب های خشکیده ام، نام تو را به ترنّم نشسته ام. ناگاه پرنده احساسم غریبانه از چشم هایم جاری می شود و صدایت می زند.

موعودا!

عطشناکیِ روحم را اندیشه کن و بارانی که باید بیاید و سیرابم کند. من بوته ای کوچک در این جنگل اضطرابم؛ بیا و از این خطوط دل تنگی وا رهانم!

اکنون که تو نیستی، با چنگ های نفرت و ریا، به جنگ هم شتافته ایم؛ برای آن چه که میلادِ کبوترهای مهربان را از یادمان می دزدد و روزنه محبّت را لحظه به لحظه با ریسمان خشم تنگ تر می کند؛

برای آن چه که ارتفاع عشق را همیشه چندین متر از ارتفاع دستانمان بلندتر اعلام می کند و همه از یک آنِ صمیمی و پاک محروم می شوند؛

برای آن چه که آسمانْ آسمانْ ما را از تو دور می خواهد. چیزهایی که وقتی به آنان می اندیشم آن چنان حقیرند که ناپسندی بیان شان، نفرت را در سطرهایِ معصومِ دلم می پراکنند.

آن گاه که به تو می اندیشم، همه این آشفتگی ها را به گردابِ فراموشی می سپارم و تنها دغدغه ای که پرده های دلم را می لرزاند، پرسشی است که سرزمینِ وجودم را از دردهایِ عریان سرشار می کند: «به کدامین دلیل، روح عطشانمان را به دستانِ نامحرم سراب می سپاریم؟»

گاه فکر می کنم پریشان زاده ایم و گاه آن سان پریشانیم که گویا بی درد ماندن گناهی است بزرگ و برای دریافتِ درد، هر آن چه از دستمان برآید، انجام می دهیم. حتّی همه پرنده های سادگی و مهربانی را بی هیچ جُرمی سر می بریم.

این دشوار است و دشوارتر آن که بدانیم این خویشتنِ ماست که مُرغکانِ سادگی و مهربانی را بر چوبه دار به تماشا نشانده است و آن گاه چه دل تنگی مَهیبی در نگاه پریشانمان انتشار خواهد یافت!

موعود!

اگر بیایی، دل تنگی هایم را به دست باد خواهم سپُرد. اگر بیایی، دردها را مچاله خواهم کرد و از پنجره انتظار، به دور خواهم افکند.

کی خواهی آمد؟ رودی از اشک روان، گونه های شب آلودم را نوازش می کند. به ناتوانی صدایم گوش بسپار:

«مهربان! به مادرت ــ آبروی آسمان ها ــ کی خواهی آمد؟! کی سر به راهم خواهی کرد؟!»

ندبه هفتم: مسحور یار

ندبه هفتم: مسحور یار

باز هم نَفَسم به شماره افتاده است و پیوسته با بُغضی غریب، لحظه های بی تو بودن را پرپر می کنم.

دنیای عجیبی است! این نکته را بسیار گفته اند و شنیده ایم، ولی تا کسی با تمامِ وجود آن را تنفّس نکند، هیچ گاه به درکِ حقیقیِ مفهومش دست نخواهد یافت. من بارها حسِّ غریبیِ دنیا را به تنفّس نشسته ام و می دانم که دردهایش را به سمتِ چه کسانی پرتاب می کند!

گاه از شدّت دل تنگی، نشستن و انتظار کشیدن همانند زهری، کامِ دلت را آزار می دهد و تمامِ وجودت را دردهای پریشان احاطه می کنند... و تو بی قرار بلند می شوی و به راه می افتی، ولی نمی دانی سرانجام حرکتت کجاست!

من همانند همه آنان که دل تنگی بی قرارشان کرده است، گاه در کوچه های دردآلود دنیا گام می نهم و آن چنان مجنون می شوم که ردّ گام های سرگردانم در این کوچه ها می ماند. آنان که هیچ گاه پرتو آفتاب را جدّی نمی گیرند، فکر می کنند آدم های دردمند، آدم هایی که هر صبح پیش از دمیدنِ خورشید به طلوع ایمان می آورند، بی هدفند.

امّا نه! چگونه می توان فریاد نبضشان را نشنید؛ نبضی که محکم و سریع و هدفمند در انتظار فردا می تپد؛ فردایی که تو خواهی آمد و عشق و عدالت را به تساوی تقسیم خواهی کرد.

چگونه بگویم؟ با این همه دردی که مسحورم کرده است، باور کرده ام که لحظه به لحظه به تو نزدیک تر شده ام.

هرچند در غربتی غریب محصورم، ولی دلم خوش است که روزی نیِ دردمندم را از دستانِ شکننده غربت نجات خواهم داد. روزی حتّی به اندازه یک لحظه هم که باشد، غنچه لبخند بر لب هایم خواهد شکفت و آن گاه به همه آنان که جرأتِ خندیدن ندارند، خنده هایم را ارزانی خواهم داشت.

گاه فکر می کنم حتّی برای آنی شایسته ام نمی دانی تا نگاهم کنی و هیچ گاه در چشم های پریشانم خیره نخواهی شد.

می اندیشم سرانجام روحم را به دست باد خواهم سپرد و در شبی که تنهایی تمامِ حجم اتاقم را از خویش آکنده است و من سر بر شیشه پنجره نهاده و از لابه لای باران به کوچه زُل زده ام، به انجماد تن در خواهم داد!

امّا نه! تا روشنای اُمید در پهن دشتِ خیالم باقی است، چشم های خویش را باز نگه می دارم و آن چنان نام تو را تکرار می کنم تا گرمِ گرم شوم. تا آن گاه که بازآیی و لبخندی شیرین بر لب های منتظِرم بکاری، شوق ظهور تو را فریاد خواهم کرد.

ای شایسته ستایشِ جاودانی!

بی درنگ برگرد، بیا...!

ندبه هشتم: وقت پرواز

ندبه هشتم: وقت پرواز

باز هم دل تنگ توام، بی آن که خواسته باشم!

چیزی در تار و پود وجودم به تپش افتاده است و پیوسته نگاهم را در دور دست های خدا جاری می کند.

می خواهم ابر باشم و بر خودم و بر گور لحظه هایی که بی اُمید می گذرند، بگریم، ولی بادهای سرگردان می خواهند ذرّه ذرّه ام کنند و حتّی اجازه نمی دهند تا انتظار تو را تلاوت کنم.

اِلهی عَظُمَ الْبَلاءُ وَ بَرِحَ الْخَفاءُ وَ انْکَشَفَ الْغِطاءُ، وَ انْقَطَعَ الرَّجآءُ، و ضاقَتِ الْاَرْضُ وَ مُنِعَتِ السَّمآءُ، وَ اَنْتَ الْمُسْتَعانُ وَ اِلَیْکَ الْمُشْتَکی، وَ عَلَیْکَ الْمُعَوَّلُ فی الشِّدَهِ وَ الرَّخآء... .(۱)

خدایا! با این دردها و مصیبت ها چه کنم؟ چگونه بی چارگی خویش را از نگاه های نامحرم به دور دارم؟ چه وقت فرشته اُمیدم را از کهکشانِ مُرادها، به باغ سبزِ نیازم رهنمون می شوی و چه وقت درهای کشور محبّتت را به رویم می گشایی؟

الهی! زمین دیگر جای ماندن نیست. تنگِ تنگ شده است. همیشه با خودم می گویم اکنون وقتِ پرواز است. باید پرید، باید به آسمان رسید. البته همین که آماده پرواز می شوم، می بینم روزنه های آسمان به رویم بسته است.

خدایا! جز تو، از که می توان چشم یاری داشت؟

«اِکْفِیانی، فَاِنَّکُما کافِیانْ؛ وَانْصُرانی فَاِنَّکُما ناصران، یا مولانا یا صاحب الزَّمان».(۲)

با این لحظه ها، با این لحظه های دل تنگ چه کنم؟ لحظه هایی که مونسم شده اند، با من می خوابند، با من بیدار می شوند، با من راه می روند؛ با من می نشینند و با من دل تنگی هایشان را به زبان می آورند. با این لحظه ها چه کنم؟!

آی لحظه ها! آی لحظه هایی که دل تنگ می آیید و دل تنگ می گذرید! با من، با من بگویید به کدامین گناه، بارِ دل تنگی تان را بر دوشِ احساسم می گذارید؟

به کدامین گناه، درهای آسمان را به روی بال پروازم بسته اید؟!

۱- بخشی از دعای فرج آقا امام زمانعج.

۲- بخشی از دعای فرج آقا امام زمانعج.

ندبه نهم: آماده عروج

ندبه نهم: آماده عروج

بیش از همه لحظه های خدا که پیش تر آمدند و دل تنگی های مرا به تماشا نشستند، ماندن آزارم می دهد و خیال با تو بودن آنی دست از سرم برنمی دارد.

بلند می شوم. بال های مُسافرم مُهیّای عروج می شوند، ولی به هر سو که می روم، بن بست است.

دغدغه لحظه هایی که بی خبر می آیند و می گذرند، آسمانِ دلم را از بوی تنهایی آکنده اند و اَبرهای تشنه، چتری تیره بر فراز سرم گشوده اند. دیگر چگونه می توان بی بال اشتیاق، تا آستانِ دل پذیر تو پرواز کرد؟!

هجوم ابرها را تماشا کن! می خواهند روشنایی ایمان را از دیدگانمان بدزدند. به کوچه هایمان بنگر. می بینی عابرانِ دردمند چه سان خسته و درمانده، کوچه پس کوچه های انتظار را در می نوردند تا شاید نشانی از تو بیابند؟!

موعود!

ثانیه ها، کوچه ها، شاپرک ها، قاصدک ها، سبزه ها، جیرجیرک ها، انبوه آدم ها، دست ها، سینه ها، مژه ها، روح ها... همه و همه به شوق دیدار تو چشم به راه مانده اند و در پناه درد تو، لحظه های انتظار را بدرود می گویند.

چشمه های تمنّا آن چنان ترانه های رجعت تو را به ترنّم نشسته اند و آن سان جاده های نیایش جاری شده اند که اگر به دیدارشان نشتابی، می میرند!

می خواهم تو را ببینم و عطر دلاویزت را در نهان خانه روحم جای دهم و آن گاه که پرنده های دل تنگی، فوج فوج بر شاخسار دلم می نشینند، ببویمش.

خسته شده ام از نوشته های تکراری، از کوچه هایی که هر روز باید از آن گذشت! بیا تا دل های سنگینمان خالی شود. بیا بغض های گلویمان را بشکن و از ضربه های پولادینِ درد، نجاتمان ده.

مولا!

«لَیتَ شِعری اَیْنَ اسْتَقَّرتْ بِکَ النَّوی!»(۱)

کاش می دانستم در کجا، دل ها به دیدار تو آرامش خواهند یافت!

کاش می دانستم سرچشمه آرامش کجاست!

ندبه دهم: خلوت دل

ندبه دهم: خلوت دل

سلام بر تو یا حُجَّهَ اللّه ِ الَّتی لا تَخْفی

سلام بر تو یا نورَ اللّه الَّذی لا یُطْفی.(۲)

چگونه می شود برای تو نهانی را در تصوّر آورد؟ چگونه می توان نور جمال و جلال تو را خاموش شدنی دانست؟ تو برتر از آنی که در تصوّر من آیی و درخشنده تر از آنی که خاموشی تو را در آغوش پذیرد!

آن گاه که خلوتِ با تو بودن به سمتِ دلم آغوش می گشاید، اشتیاقی در دشت دلم شکوفا می شود، ملکوت به دیدار روحم می شتابد و بند بندِ وجودم از شکوفه های آرامش سرشار می گردد... .

بارها تکرار لحظه های عطش را به تماشا ایستاده ام، ولی همیشه بی نصیب از جام نگاهت، حسرت تمنّا را به دستان شکیبایی سپرده ام.

۱- بخشی از دعای ندبه.

۲- برگرفته از زیارت امام زمانعج.

تو پیشوای روح منی. می خواهم دست به د امانِ تو باشم تا پیکره لحظه های ماندن و بی تو بودن را بلرزانم و عاشقانه تر از آن چه در خیال می نشیند، در آغوش آسمان های اهورایی بال گسترانم.

موعودا!

تا کی بایـد این دیـده های عطشـناک را از بارانِ تماشایت محروم کنی؟! خزان ها گذشـته اند و اینک، بهار گل از راه رسـیده است. گل ها از خُنکای نسیم سرشار شده اند و سبزه ها از هر سو به تماشای چشم ها می آیند.

آری، بهاری دیگر از راه باز آمده است، ولی هنوز ما _ خیل عابرانِ آسمان _ در پیِ بهارِ دیدنِ توییم!

ای بهار جانفزا! کی دِل های شکسته و بال های بسته را با حضور آبی ات پرنده می کنی؟!

ندبه یازدهم: نیستانِ نیاز

ندبه یازدهم: نیستانِ نیاز

سر به سجده می نهم. باز هم آشیانه کوچک دل از پرنده های غم و غربت پر شده است. قدرت بیان ندارم. سکوت تمام حجم سخنم را تسخیر کرده است و بغض ها اجازه باران شدن نمی دهند.

این روزها که از بوی باران سرشارم، انگار چشم هایم رمز باریدن را از خاطرشان پرواز داده اند.

پیش ترها، وقتی پرنده های دل تنگی سُراغ دلم را می گرفتند، چه راحت می باریدم و چه راحت کام عطشان شان را از رایحه آب تر می کردم... و پس از آن چه لبخند گوارایی بر لبانِ بغض آلودِ من می نشست!

امّا این روزها بی نصیبم از پرنده های باران، از شکوفه های لبخند، حتّی از سرخوشی های بی سببی که مایه آرامشم بودند؛ سرخوشی هایی که بال هایم را می گشودند و من با همه خستگی ها و شکستگی هایم، در آسمانِ بی کران شیدایی و شکوفایی، پرواز را معنا می کردم.

آه باران! بیا... بیا که سخت دل تنگ توامَ و به شوق آمدنت، چه سخت تو را در آغوش خواهم گرفت...!

باران، بهانه است و کنایتی از حضور سرشار و جاریِ توست.

می خواهم ببارم و با تو که آرامشی ابدی را در وجود خاکیان انتشار می دهی، لحظه های سبزی را در دفترِ یادها و یادگارهای دلم به ثبت رسانم.

موعود!

چه هراسناک است از تو دم زدن، ولی تو را نفهمیدن! از تو راهی برای صعود ساختن، ولی راه را گم کردن!

من اینک احساس می کنم راه را گم کرده ام؛ چرا که هرچه بیش تر می جویم، کم تر پیدایت می کنم؛ هرچه بیش تر رَعد و برق می زنم، کم تر می بارم. اکنون یک آسمان آبم و پیشانی ام از شدّت گُمراهی داغ شده است.

آن گاه که از تو می نویسم، دست هایم از اطلسی های نور پُر می شوند، پرنده های نشاط فوج فوج در آسمانِ غم گرفته ام به پرواز در می آیند وا شک هایم برای دیدنت بالْ بال می زنند... .

این روزها که می گذرد، موسیقای یادت، روحم را نوازش می دهد و بال هایم را بازتر می کند. این لحظه ها که می گذرد، بوی خوشِ حضورت در وجودم انتشار می یابد و دلم فریاد می زند:

آبی تر از آسمان ها، کی خواهی آمد؟!

چه وقت از نیستانِ دل تنگی، پروازم خواهی داد؟!

ندبه دوازدهم: آستان دوست

ندبه دوازدهم: آستان دوست

به پرواز می اندیشم و به بال های ناتوانی که هر بامداد با تو عهد می بندند.

دِل سپرده تو باشند و تنها به آسمانی بیاندیشند که عطر حضورت را در خویش انتشار داده است.

امروز هم برخاسته ام و دستِ نیاز خویش را به سمتِ آستانی گشاده ام که نگاهم را از روشنای آرامش سرشار می کند و رؤیاهایم را به حقیقت پیوند می دهد.

«اللّهُمَّ اِنّی اُجَدِّدُ لَهُ فی صَبیحَهِ یَوْمی هذا وَ ماعِشْتُ مِنْ اَیّامی، عَهْدا وَ عَقْدا وَ بَیْعَهً لَهُ فی عُنُقی، لا اَحُولُ عَنْها وَ لا اَزُوْلُ اَبَدا...».(۱)

معبودا!

هر بامداد که فرا می رسد، این بنده در راه، با حجّتِ تو عهد می بندد که همیشه با او باشد و هیچ گاه از برآوردنِ عهدِ خویش باز نمانَدْ. همیشه با او باشد و در لحظه های تماشایی نیاز، تنها ترانه رجعتِ او را بر زبان رانَدْ... .

«اِلهی، اَرِنی الطَّلْعَهَ الرَّشیدَهَ، وَ الْغُرَّهَ الْحَمیدَهَ، وَ اکْحُلْ ناظِری بِنَظْرَهٍ مِنّی اِلَیْه، وَ عَجِّل فَرَجَهُ، وَ سَهِّلْ مَخْرَجَهُ، وَ اَوْسِعْ مَنْهَجَهُ...».(۲)

ای شکوهمند!

۱- بخش هایی از دعای شریف عهد.

۲- بخش هایی از دعای شریف عهد.

جمال رخشان و دل پذیرش را به ما بنما و نگاهمان را به دیداری که نصیبش می شود، روشنی بخش. ظهورش را آسان گردان و آمدنش را سرعت بخش.

گام های لرزانمان را در کوچه های رَجْعَتَش راهی کن و جاده های رسیدن به مقام سترگش را وسعت بخش... .

موعود من!

آن گاه که با همه ناتوانی های خویش، از عمقِ وجود فریاد برمی آورم که با تو، تا همیشه عهد می بندم تا آنی از تو و آستانت سر بر ندارم، نمی دانی چه وحشتِ شگفتی تمام روحم را فرا می گیرد! نمی دانی از ترس آن که بر عهدِ خویش پا برجا نمانم، چه دلواپسیِ غریبی، آسمانِ شیدایی ام را در پنجه های خویش می فِشُرَد؟

از فردا می ترسم؛ از فردایی که با تو عهد بسته ام تا ظهور تو را فریاد کنم! ترسم از آن است که تا فردا، روحم از دلواپسی هایی انباشته شود که آتش اشتیاقم را می میرانند و چشم هایم را با خواب های پریشان آشتی می دهند!

«اَللّهُمَّ اكْشِفْ هذِهِ الْغُمَّهَ، عَنْ هذِهِ الْاُمَّهِ، بِحُضُورِهِ، وَ عَجِّلْ لَنا ظُهُورَهُ. اِنَّهُمْ يَرَونَهُ بَعيدا وَ نَراهُ قريبا...».(۱)

بار اِلها، ای گشاینده بندها!

با ظهور و حضور او، انبوه دردها و مُصیبت ها را از امت به دور دار و ظهورش را شتاب بخش.

۱- بخش دیگری از دعای عهد.

هرچنـد گروهی آمـدنش را دیر می پندارند، ولی ما، لحظه میعاد را نزدیکِ نزدیک می دانیم؛ شاید از طلوع و غروبی، نزدیک تر.

ندبه سیزدهم: آتش وصل

ندبه سیزدهم: آتش وصل

بر جریده روحم می نویسم: تو پاک ترینی.

می نویسم شوقت بیدارم می کند و مژه هایم در هوای آمدنت خیس می شوند.

می نویسم شاعر همه شعرهایم تویی...

انگار شاپرک های کاغذی می خواهند جایگزینت شوند. می گویم تو، ولی آن ها خودنمایی می کنند!

می گویم بال هایت را سایبانم ساز؛ می بینم آن ها بال هایشان را می گستَرَند!

می گویم به من نگاه کن، ولی آن ها با چشم های ابری شان، غبار بر دلم می پاشند و دلم در حیرتی توان فرسا فریاد می زند:

«اَیْنَ الْمُنتَظَرُ لِإِقامَهِ الْاَمْتِ وَ الْعِوَج؟ اَیْنَ الْمُرْتَجی...؟»(۱)

«کجاست آن که کجی ها را راست خواهد کرد؟ اُمیدِ ما کجاست تا ظلم و کین و دشمنی را مچاله کند و به یک سو افکند؟!»

آخر این شاپرک های کاغـذی چگونه می توانند جایت را پُر کنند؟ چگونه می تواند نگاهی حیات بخش به چشم های خسته ام هدیه کنند؟!

ای مُنْتَظَر!

آتش انتظارت، نیستانِ وجودم را لحظه به لحظه خاکستر می کند.

۱- بخشی از دُعای ندبه.

تا کی باید تکیده شوم در برابر چشم های مات عابران و آتش انتظارم را در دل کوچه ها شعله ور سازم؟!

ای آرزوی خوشایند!

بیا تا لحظه ای بوی بهشتی ات را بچشم. بیا تا صدای گام های آمدنت را از عرش بشنوم.

می دانم زنگار گناه، آیینه دلم را فرا گرفته است، ولی ببین چگونه شب هایم را با زمزمه های اشتیاق به صبح پیوند می دهم، و برای رُبودَن دلت، دلم را سرِ دست گرفته ام تا نثار مقدمت کنم؛ به امید نگاهی و نوازشی ای مهربانیِ ناب!

می دانم اگر تو بیایی، دلم را آبیِ آبی می کنی؛ پروازش می دهی در آفاق مهربانی وسیع.

تو باید بیایی مولا وگرنه شاپرک های کاغذی، روحم را تسخیر خواهند کرد؛ شاپرک هایی که گَرده گناه رادر همه جا می پراکنند و بال های پرواز را مصلوب می خواهند.

ندبه چهاردهم: پل پیوستگی

ندبه چهاردهم: پل پیوستگی

زبانم الکن است. چگونه می توانم تو را با اندیشه بیمار خویش به تفسیر نشینم و مقام سترگت را شرح دهم؟!

این نقص من است؛ منی که همیشه در جست وجوی کابوس های خویش، گذرانِ لحظه ها را چشم دوخته ام؛ کابوس هایی که آزارم می دهند؛ دشنه بر گلویم می نهند؛ پروانه های نگاهم را سر می بُرّند و صدایم را مُچاله می خواهند.

این نقص من است؛ منی که این روزها کم تر در کوچه پس کوچه های عروج به دُعا روی می آورم؛ منی که سجّاده اشتیاقم سرشار از دغدغه هایی

است که روح را آشفته می خواهند؛ بال های عروج را بُریده و دست های گشایش را کوتاه!

از مانـدن می ترسم؛ از سـکون، از تارهایی که این روزها، به بنـدم می کشـند و اجازه پروازم نمی دهند؛ از دل شوره هایی که شوق پرواز را از خاطرم می دزدند.

من تکّه تکّه دلم را برایت می نویسم و یقین دارم که چشم به من دوخته ای و صدای پریشانم را می شنوی.

گوشه گوشه اتاقک تنهایی ام را می کاوم، شاید نشانی از تو بیابم. نمی دانم در کدام سمت ایستاده ای.

شاید به پنجره ای که همیشه خدا، بغض هایم را از دریچه هایش پرواز می دهم، تکیه داده ای و به دوردست ها می نگری.

شاید بغض هایم را که پرنده وار در نگاه آبی آسمان به پرواز در آمده اند، به تماشا نشسته ای.

شایـد بـه کتـاب هـای نخوانـده ام، نگـاه می کنی و در ایـن انـدیشه ای، کـه بـا ایـن دیـدگان همیشه بـارانی، چه وقت فرصـتِ خواندنشان را به دست خواهم آورد!

شاید به آیینه روشنی خیره مانده ای که همیشه دل تنگی های خویش را در چشم هایش خالی می کنم؟! و شاید...

نمی دانم! تنها می دانم که دنیا بین من و تو دیوار شده و پُلِ پیوسـتگی مان تنها یک دل است؛ دلی که از تو و ترانه های ظهور و حضور تو سرشار است.

به نوشته هایم چشم می دوزم؛ به دل تنگی هایی که هرکدام ثمره اشک های شبانه و عاشقانه منند؛ اشک های معصومی که به شوق دیدارت، دامنم را دریایی خواسته اند.

دل تنگی های من معصومند و مُبَرّایند از تمام کژی ها؛ از تمام رنگ هایی که عاشقان را وا می دارند تا ریشه هایشان را فراموش کنند!

دل تنگی های من معصومند و من بارها کلامشان را به ترنّم نشسته ام و بارها حسرت تک تکشان را گریسته ام!

آری، دل تنگ توام، دل تنگ تو؛ تویی که یک روز خواهی آمد و شاخه شاخه نور در دست های عاشقانت خواهی نشاند. تویی که آسمان را آبی می خواهی و دل ها را آفتابی. تویی که به انتشار خدا قیام خواهی کرد.

نمی دانم آن روز که می آیی، دیگر چه خواهی کرد؟ تنها می دانم بنفشه های آرامش را دسته دسته، در سرزمین سینه هایمان خواهی کاشت؛ سرسبزمان خواهی کرد و صدای پای عدالت را در تمام کوچه های خاک، طنین افکن خواهی ساخت.

ای امام صبور!

این روزها بیدارتر شده ام و تنها به گام هایی می اندیشم که با حضور خویش، نیستانِ نیازم را به شورش واخواهد داشت!

تنها به عطر دلاویزی می اندیشم که وقتی انتشار یابد، آسمانِ دل تنگی ام را از خنکای نسیمِ ظهورش سرشار خواهد کرد و من چه زیبا به پایش خواهم افتاد و قربانی راهش خواهم شد.

خدایا! این قربانیِ عاشق را بپذیر!

«اَللّهُمَّ اِنْ حالَ بَیْنی وَ بَیْنَهُ الْمَوْتُ... فَاَخْرِجْنی مِنْ قَبْری، مُؤْتَزِرا کَفَنی، شاهِرا سَیْفی، مُجَرِّدا

قَناتی، مُلَبِّیا دَعْوَةَ الدّاعی فِی الْحاضِرِ وَ الْبادی.»(۱)

به یازده خُم مِیْ دست ما اگر نرسید

بده پیاله که یک خُم هنوز سر بسته است(۲)

سخن آخر: پیمان پایدار

سخن آخر: پیمان پایدار

أَسْئَلُکَ ... أَنْ تَجْعَلْنی مِمَّنْ... لا یَنْقضُ عَهْدَکَ.(۳)

آن گاه که دل به مهر کسی نهادی، پیمان مودّت می بندی و بند بند وجودت با او پیوند می خورد. این پیمان، قاب بلورینی می شود به دور زندگی؛ تا پای جان بر پیمانت می مانی و هر روز آن را محکم تر و استوارتر می سازی.

محبوبا! مرا از آنانی به شمار آور که با تو هم پیمانند؛ آنان که با وفای به عهد، به فلاح و رستگاری می رسند و در این آشفته بازار دنیا، محبت دوست را به متاعی ناچیز و اندك نمی فروشند و با وفای به عهد، چه سودهای فراوانی که ره توشه خویش می سازند.

خداوندا! ما در آتش دیدار می سوزیم. پس دیدارش را آشکار کن و پایگاهش را استوار گردان و ما را از کسانی قرار ده که دیدگانمان به دیدار او روشن می شود. ما را بر کیش و آیین وی بمیران و در گروه او محشور فرما. چنان چه مرگی بین ما و دیدار او فاصله انداخت، ما را هنگام ظهور، زنده کن

۱- بخشی از دُعای عهد.

۲- از قادر طهماسبی فرید.

۳- فرازی از مناجات شعبانیه.

تا از گور برخیزیم و کفن پوش در رکابش جهاد کنیم؛ در آن صفی که به صف ایستادگانش را در کتابت، ستوده ای.

سر به قیامت چو برآرم ز خاك

نیست مرا جز هوس روی تو

مایل فردوس برین نیستند

خاك نشینان سر کوی تو

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



